

قیام امام حسین علیه السلام و ثمرات آن

حرکتی که قیام امام ایجاد کرد و استمرار بخشید، حرکتی است مستمر و دائم، برای همه اعصار، زمانها و نسلها به مثابه مشعلی فروزان برای فداکاران طریق رسالت حق و رسالت اسلام جاودان. که در عین حال، هیكلهای ساختگی و موهوم را که بر کرسی ها و تختهای شمعی تکیه کرده اند، با حرارت قیام مقدس حسینی ذوب می کند. این عطای جاودانی، شاخه های اسلام را تغذیه می نماید تا به برکت قیام همیشگی سیدالشهداء علیه السلام رشد و نمو کنند و همواره و همیشه فراغی خواهد بود برای هر انسان دردمند و ستمدیده ای که در این گیتی است و آرزوی جستجو شده همه انسانهای نیکوکاری است که در طلب زندگی سلام و امن، از حقشان دفاع کنند. قرنهای به دنبال قرنهای می آیند و از بین می روند، مانند تکه نمکی که بر روز کف اقیانوس ذوب می گردد. ولی نام امام حسین علیه السلام در قلبها و افکار و دلها باقی می ماند که او بزرگتر از قرنهای و زمانهاست. زیرا برای خدا زندگی کرد و در راه او جهاد نمود و برای او کشته شد. او با خدا و خدا با اوست و هر که چنین باشد، جاودان خواهد ماند. قیام امام حسین علیه السلام دارای دو جنبه با اهمیت است که عبارتند از:

۱- جنبه عاطفی قیام:

این قیام، تنها قیامی در جهان است که هر فرد با هر تفکر و اعتقادی اگر کلیه صحنه های آن را با ابعاد گسترده و تفصیلهای بخواند، هرگز جلودار اشکش نتواند شد. چنانچه در برخی کشورهای غیراسلامی نظیر هند و بعضی کشورهای اسلامی آفریقا به چشم می خورد. هنگامی که نبرد طف در کربلا را بخواند، چاره ای جز گریستن فراوان و حتی بدون التفات به سینه زدن، نخواهد داشت. زیرا فاجعه ای است دردناک که دلها از مصایب و حوادث آن به درد می آید. چنانکه جیبون، مورخ انگلیسی می گوید:

فاجعه تکان دهنده امام حسین علیه السلام علیرغم تقدم زمانی و اختلاف موقعیت جغرافیایی حتی عواطف کسانی که از اندک ترین احساسات و سخت ترین دلها برخوردارند، بر می انگیزد. بالاتر از آن. روایت شده است کسانی که با مردان قیام حسین جنگیدند نیز اشک خود را جلوگیر نبودند. این عمرین

سعد سردار سپاه اموی در کربلاست که می‌گرید. هنگامی که دختر مولا علی علیه السلام، زینب به او می‌گوید:
ای پسر سعد، ابوعبدالله به قتل می‌رسد و تو نگاه می‌کنی.

او چهره را بر می‌گرداند در حالی که اشک بر ریشش جاری است. و نیز گفته شده که دشمنان، بعد از کشتن امام حسین علیه السلام بر اهل و عیال او هجوم آورده آنها را چپاول کردند در حالی که آنها گریه می‌کردند. پس مردی به قصد چپاول فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام آمد در حالی که گریه می‌کرد. فاطمه گفت:

پس چرا ما را غارت می‌کنی؟

او گفت:

می‌ترسم دیگری شما را غارت کند.

چطور اینگونه نباشد، فاجعه ای که قلب انسانیت را به خون کشید و جشمانش را از تاجر و درد مجروح نمود. در میان آنان پیرمرد سالخورده ای به چشم می‌خورد که متجاوز از هفتاد سال داشت. سالخوردگانی کشته می‌شوند که اصحاب حضرت را تشکیل می‌دادند و در بین ایشان از فرزندان بنی هاشم و اطرافیانسان و نیز فرزندان اصحاب، جوانانی دیده می‌شوند که به حد بلوغ نرسیده اند. در خیل شهیدان، کودک شیرخوار و پیرزن سالخورده نیز وجود دارد. دیگر صحنه‌ها عبارتند از: پاره شدن اجساد شهدا، پایمال شدنشان با سم اسبان، قطع گردیدن سرهایشان، محروم بودن زنان و کودکان از آب، چپاول خیمه‌ها و سوزاندن آنها، راندن دختران رسول خدا در حال اسارت از شهری به شهر دیگر که چهره‌شان را دوست و دشمن نظاره کنند، و سایر دردها و فاجعه‌هایی که به شهدای قیام رسید.

۲- جنبه اعتقادی نهضت:

در بررسی این جنبه، هیچ قیامی را نمی‌یابیم که اعتقادش، همپایه زمینه‌های اعتقادی قیام امام حسین علیه السلام و چنان جانبازی‌هایی که از آن زمینها نشئت گرفته بود، شناخته شده باشد. برای انسان ممکن نیست که سطح اعتقادات یک قیام را بشناسد مگر اینکه رهبر قیام و یاران او را توجه به اسناد و متون، مورد بررسی قرار دهد. جنبه اعتقادی این قیام، نزد رهبر و پیروانش، به بالاترین سطح آگاهی و ژرف نگری رسیده است. در برهه‌های

مختلف زمانی، از واپسین نفسهای خود می رسند، در این آگاهی اختلافی به چشم نمی خورد. پس، آن پیرمرد سالخورده، از قیام حسینی همان آگاهی را دارد که آن شخص میانسال و جوان دارا می باشد. حتی شخصی که بالغ نشده است، از همان روح برخوردار است که مردان و دلیران این قیام از آن برخوردارند. اگر به اولین فرمایش رهبر این قیام نظری جستجوگرانه بیفکنیم، خواهیم دید که دارای همان روح گفتارهای آخر زندگانش می باشد، که عبارتند از:

الف- قیام بر علیه حکم یزیدبن معاویه.

ب- اقامه و اشاعه شریعت اسلامی در مقابل مطالب مخالفی که حکام در آن زمان رواج می دادند.

پس قیام امام حسین علیه السلام این دو منظور را هدف قرار داده بود: تغییر دستگاه حکومتی، و اشاعه شریعت اسلام.

الف- قیام علیه دستگاه حاکمه: امام حسین علیه السلام به منظور برکناری یزید به عنوان پسر معاویه و نوه ابوسفیان، اقدام به این کار نکرد تا حرکتی قبیله ای باشد. چنانچه برخی می پندارند و معتقدند که بین بنی هاشم و امویان از دیرباز و قبل از اسلام خصومت برقرار بوده و امام حسین علیه السلام به این علت بر علیه یزید قیام کرده است.

امام حسین علیه السلام علت را در بعضی از خطبه ها و بیانات خود فرموده اند. از جمله، به طور صریح در مقابل اولین لشگر سپاه اموی می فرمایند:

ایها الناس، انی سمعت رسول الله (ص) قال: من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا لعهدہ مخالفا لسنه رسوله، یعمل فی عبادہ بالائم و العدوان قلم یغیر ما علیہ بفعل ولا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله.

ای مردم، من از رسول خدا شنیدم که فرمود: هرکس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و عهد او را شکسته و مخالف سنت رسول او است و با مردم به عداوت و ستم رفتار می نماید، و با قول و فعل خود آنچه بر اوست را تغییر ندهد، برخداست که وی را در جایگاه او (سلطان ستمگر) داخل نماید.

پس علت خروجش بر یزید را آن می داند که او سلطانی جائر است و با عداوت و ستم بر مردم حکومت می کند که

این مخالف شریعت اسلام و سنت پیامبر است. پس به این دلیل بر او خروج نمود.

مدارک دیگری نیز موجود است که در آنها به صراحت از یزید نام برده شده. چنانکه استاندار مدینه از امام حسین علیه السلام بیعت با یزید را می طلبد، او در جواب می فرماید:

ای امیر، من از اهل بیت نبوتم... و یزید مردی است فاسق و شرابخوار که به ناحق خون می ریزد و فساد را اشاعه می دهد. کسی مانند من با فردی چون او بیعت نمی کند.

به این ترتیب علل انقزال امام بر علیه یزید را در می یابیم. یزید مردی است فاسق، شرابخوار، قاتل انسانهای پاک و گسترش دهنده فسق. این صفات با شرائط زمامداری وفق نمی دهد. از این جهت امام، قیام خود علیه او را اعلام می دارد. پس نهضت او نهضتی قبیله ای یا نژادی، چنانکه برخی می پندارند، نخواهد بود.

ب- اشاعه شریعت اسلام: این جنبه از با اهمیت ترین اهداف امام علیه السلام در نهضتش علیه هیئت حاکمه بود، آنچنان که در راه این هدف مقدس، جان خود، اهل بیت و اصحابش را در معرض قتل، غارت، چپاول قرار داد. به این ترتیب هدف اصلی امام از خروج، گرفتن زمام حکومت نبود، بلکه او به تسلط برحکومت به عنوان وسیله ای برای اشاعه احکام شریعت اعتبار می دهد. و نیز خروج او عامل اقتصادی نداشت چنانکه گروهی می آورند که بعضی از شرایط خاص اقتصادی باعث خروج امام علیه السلام شد.

و نیز آنگونه که بعضی می پندارند دگرگونی های تاریخ و اقتضای زمان در آن هنگام این نتیجه را باعث شد، نبود، بلکه انگیزه اصلی امام حسین علیه السلام، تنها اشاعه شریعت اسلام و محافظت از آن بود، هرچند که این هدف به ریختن خون گرامی اش انجامید. گفتار ما مستند به بعضی از خطبه ها و نامه های آن حضرت می باشد. از جمله:

الا و ان هولاء قد لزموا طاعه الشيطان وتركوا طاعه الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود واستاترو بالفی ء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله.

آگاه باشید که این گروه به طاعت شیطان گرویدند و طاعت خداوند را ترک گفتند و فساد را اظهار نمودند و حدود خداوند را تعطیل کردند و حق مردم را به زور غصب نمودند و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کردند. وقد بعثت اليكم بهذا الكتاب و انا ادعوكم الى كتاب الله و سنه نبیه فان السنه قد اميتت و البدعه قد احیيت.

من این نامه را به سوی شما فرستادم و شما فرستادم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می کنم، زیرا سنت رسول الله مرده و بدعت ها احیا گشته است.

الا ترون الی الحق لا یعمل به والی الباطل لا یتناهی عنه.

آیا نمی بینید حق را که به آن عمل نمی شود، و باطل را که از آن نهی نمی گردد.

و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی (ص) ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و بسیره جدی و ابی.

من خروج نکردم براساس تکبر، غرور، فساد و ستمگری. به درستی که من برای طلب اصلاح در امت جدم (ص) قیام نمودم. می خواهم به معروف امر کنم و از منکری نهی نمایم و به سیره جد و پدرم عمل کنم.

آنچه از خطبه ها و نامه های حضرت آورده شد، متونی است صریح و آشکار که در آنها شبهه و اغماضی در بیان غرض و هدف آن حضرت نمی باشد. همه اینها دلالت بر این دارد که حکام در آن زمان با همه قوا، سعی می کردند ریشه شرعت اسلام را با اشاعه منکر و باطل، و مخالفت با کتاب و سنت بزنند.

فان السنه قد امیتت و البدعه قد احییت.

امام خروج نکرد مگر برای مقاومت در مقابل منکر و باطل. و احیاء سنت، و امر به معروف و نهی از منکر، در طلب حکومت و منصب نبود، چرا که او از اهل بیت نبوت بود. آنان به سوی حکومت نیامدند مگر برای آنکه کجی های آن را راست نمایند و به حق دعوت نموده و از باطل نهی کنند. این جد او، رسول الله صلی الله علیه و آله است که در ابتدای دعوتش، بزرگان قریش، به او پیشنهاد حکومت و سیادت و مال کردند تا دعوت و قول حق را رها کند. اما حضرت ابا نمود و به عمویش ابوطالب فرمود:

یا عماه، لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی شمالی علی ان اترک هذا الامر حتی یظهره الله او اهلک فیہ ما ترکتہ.

ای عمو، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند تا این امر را ترک کنم، هرگز آن را رها نخواهم کرد تا اینکه خداوند آن را آشکار نماید یا من در این راه از بین بروم.

و این پدر او حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است که می فرماید:

الهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام. ولكن لئردالمعالم من دینک و نظهرالاصلاح فی بلادک فیامن المظلومون من عبادک، و تقام المعطله من حدودک.

بار خدایا، تو نیک می دانی که آنچه از ما صادر شده، به خاطر میل و رغبت به سلطنت و خلاف و برای بدست آوردن چیزی از متاع دنیا نبوده است. بلکه برای این بوده که آثار دین تو را بازگردانیم و اصلاح را در شهرهای تو ظاهر نمائیم، تا بندگان ستمدیده ات امن و آسایش یابند و احکام تعطیل شده تو، اقامه شود.

در قضیه شورا، خلافت با شرایطی به او عرضه شد، اما حضرت امتناع فرمود. زیرا شرایطی را که درست نمی دانست، نمی توانست بپذیرد. با وجود آنکه خلافت اسلامی در آن هنگام، مخصوصا با فرو ریختن دو دولت روم و فارس، خلافت همه جهان بود. ولی حضرت علی علیه السلام از قبول خلافت با همه اهمیتش در مقابل یک شرط خلافت خودداری نمود. در حقیقت همه دنیا در ازاء نپذیرفتن یک شرط ترک گفت.

و این سفیر امام حسین علیه السلام، مسلم بن عقیل، است که امام او را برای بیعت گرفتن به سوی کوفه می فرستد. عبیدالله بن زیاد به کوفه وارد می شود. مسلم به منزل هانی بن عروه می رود. در خانه او، شریک بن اعور به علت مرضی بستری است. ابن زیاد تصمیم می گیرد به عیادت شریک برود. شریک و مسلم اتفاق نظر می کنند که عبیدالله را در موقع عیادت بکشند. علامت بین آن دو، برداشتن عمامه بود. ابن زیاد بر شریک وارد می شود، در حالی که مسلم درپستویی پنهان است. شریک بارهاعمامه خود را بر می دارد، اما مسلم خارج نمی شود. شریک می گوید: مرا بیاشامید، اگرچه در آن، مرگ من باشد.

ابن زیاد می گوید:

او در مرضش هذیان می گوید.

و از منزل هانی خارج می شود. مسلم از پناهگاه بیرون می آید.

شریک به او می گوید:

چه چیزی مانع تو شد.

مسلم می گوید:

بیاد آوردم گفته حضرت علی علیه السلام را که از پیامبر نقل می کرد:

ان الایمان قید الفتک فلا یقتک مومن.

ایمان مانع حمله ناجوانمردانه است و مومن به ناحق (از پشت) حمله نمی کند.

اگر مسلم طالب حکومت بود، هر آینه خارج شده، ابن زیاد را از پشت می کشت و امت را از شر او راحت می نمود.

اما او به جهت ایمان و عقیده اش می ترسد، چرا که ایمان مهار حمله ناجوانمردانه است و مومن به ناحق نمی کشد.

به همین ترتیب اگر بخواهیم سیره اهل بیت علیهم السلام را نشان دهیم، خواهیم دید که آنها در پی سلطنت و

حکومت نبودند، بلکه هدف آنها از حکومت، اشاعه احکام اسلام و استحکام پایه های آن بوده است.

لذا می بینیم امام حسین علیه السلام می فرماید:

و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی.

هر آینه خارج شدم تا طلب اصلاح در امت جدم کنم، امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره جد و پدرم عمل

کنم.

این است سیره جدش رسول الله صلی الله علیه و آله و پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام.

امام حسین علیه السلام انسانی است معتقد، صاحب شریعت و حامل رسالت. فردی که به این صفات متصف است

در راه عقیده و شریعت و رسالتش فداکار بوده، آمادگی کامل برای جانفشانی و ایثار و قربانی شدن، دارد. او هرگز به

زنده بودن و باقی ماندن فکر نمی کند، مگر اینکه عقیده و رسالتش از طریق حیات او به موفقیت برسد. اگر مگر و

فدا شدن او، اعتقاد و هدف مطلوبش را به پیروزی برساند. در نظر وی از زندگانی ای که برای عقیده و رسالتش

پیروزی به ارمغان نیاورد، والاتر می باشد. این مفهوم، تجلی اش در امام حسین علیه السلام است و جلوه حسین

علیه السلام نیز در این مفهوم می باشد. او نواده رسول اکرم، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است که

مشترکین قریش، دنیا را با تمام ابعادش به او عرضه کردند، در حالی که به ابوطالب، عمو و یاورش و مومن قریش می

گفتند:

به پسر برادرت بگو: اگر مال دنیا می خواهد، به او ثروتی خواهیم داد که احدی را در قریش نباشد. اگر حکمرانی می خواهد، او را بر عرب تسلط می بخشیم.

پیامبر نزد ابوطالب آمد. او وی را از گفته قریشیان آگاه ساخت. پیامبر در حالی که اشک از دیدگانش فرو می ریخت، فرمود:

یا عماء و الله لو وضعوا الشمس فی یمنی و القمر فی شمالی علی ان اترک هذا الامر حتی یظهره الله او اهلک فیہ ما ترکتہ

ای عمو، به خدا سوگند، اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارند تا این مسئله را رها کنم، هرگز آن را ترک نخواهم ساخت تا آنکه خداوند آن را آشکار نماید یا من در این راه از بین بروم.

و این پدر او علی بن ابیطالب علیه السلام است که اولین فدائی اسلام و پیامبر در همه جنگها و سرزمینها می باشد. و این عموی وی حمزه سیدالشهدا و عموی دیگرش جعفر طیار-رضوان الله علیهما- بودند که با همه توان خویش اسلام را یاری نمودند. مرگ در نزد این شهدا، آنگاه که شریعت و عقیده را یاری بخشند، به منزله حیات است. و زیستن بدون هدف و عقیده، همچون مرگ می باشد.

امام حسین علیه السلام نیز از اندیشه جد، پدر و دو عموی نیکوکارش تبعیت نمود. او مشاهده کرد که ناگزیر است، اختناق را که یزید بر اسلام حاکم نمود، از بین ببرد و درخت شریعت را که در سایه حکام اموی نزدیک است خشک و بی استفاده گردد، تغذیه کند. اگرچه در این راه جانها گرفته شود، انسانها به قتل برسند و خونها بر زمین جای گردد، تا شاخه های پژمرده درخت اسلام، از این خونهای پاک، خون حسین و اهل بیت و یارانش سیراب گردد. این کار در عین حال، جهاد در راه خدا و یاری دین او بود. سرور فداکاران، امام حسین علیه السلام این اقدام را پذیرفت. در بامداد عاشورا، آن هنگام که جوانان اهل بیت و اصحاب، یکی پس از دیگری در مقابل چشمانش قربانی و کشته می شدند، توقفی کرد و فرمود:

اللهم ان کان هذا یرضک فخذ حتی ترضی.

خدایا، اگر این کار تو را راضی می کند، آنقدر از آنان بگیر تا راضی و خشنود گردی.

زیرا او پیروزی را تمام شده نمی بیند، مگر با این قربانی ها و کشته شدن‌ها.

هم اکنون امام حسین علیه السلام را می بینیم که بعد از شهادتش از دو جهت بر دشمن خود پیروز گشته است.

جهت اول: نهضت امام حسین علیه السلام عامی بود که در کشف اباطیل فرمانروایان منحرف از خط اسلام سلیم و سلب اختیار قانونگذاری از آنان، بزرگترین نقش را بازی کرد، بعد از آنکه خلفای ناحق، هرگونه دوست می داشتند و راغب بودند و با میل و هوای نفسشان موافق می آمد، حکم می نمودند و قانون وضع می کردند و آنچه را خدا و رسولش حلال نموده بودند، حرام و آنچه را حرام کرده بودند، حلال می ساختند.

امام حسین علیه السلام، با قیام جاودانش قادر گردید سلطه خلیفه ای که افکار و راه و روشش منحرف بود را از بین ببرد و به عموم مسلمین بفهماند که خلیفه، کوچکترین حقی در قانونگذاری یا حکومت ندارد و قانون گذاری در انحصار کتاب خدا و سنت پیامبر و آنچه به آن دو منتهی می گردد می باشد. چنانچه خدای متعال فرموده است:

و ما کان لمومن و لا مومنه ادا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا.

هیچ مومن و مومنه ای را در کاری که خدا و رسول حکم کنند، اجازه انتخاب نیست. (که برحسب نظر خود آن را بپذیرند یا قبول نکنند). هر که خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند، گرفتار گمراهی آشکار گردیده است.

اگر نهضت امام حسین علیه السلام نبود، هر آینه بسیاری از احکام اسلام را می دیدیم که تغییر یافته و تبدیل گردیده است. همانگونه که این مسئله در زمان حال مورد مسیحیت و تحریف دیانتش مشاهده می شود. اما خدای متعال با فرمایش خویش حفظ شریعت اسلام از انحراف و تضییع را تضمین نموده است. فرموده است:

انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون.

به درستی که ما ذکر (قرآن) را نازل نمودیم و به طور قطع نگاهبان آن خواهیم بود.

امام حسین علیه السلام هم به این قیام نمود که مانعی در مقابل بازی با احکام دین مبین اسلام توسط دروغگویان و بدخواهان قرار دهد. و از این حیث قیام مبارکش پیروزی یافت.

جهت دوم: گاهی به ذهن خواننده چنین خطور می کند که امام حسین علیه السلام چگونه پیروز گردید در حالی

که به قتل رسید؟ جواب این مسئله نیز گاهی برای سوال کننده غریب و ناآشنا می آید، زیرا نصرت آن حضرت برخلاف مفهوم مادی پیروزی می باشد. با وجود این. سوال را پاسخ می گوئیم.

اینجا صحنه نبرد دو خواست و دو هدف می باشد:

۱- خواست و هدف حسین: این هدف، در صورت التزام کامل به استفاده از وسائلی که اسلام اجازت فرموده، به تحقق نمی پیوندد مگر با افراد ساز و برگ و وسائل فراوان.

۲- خواست اموی: این هدفی است که به وسیله سلطنت و سیطره و مال و کثرت افراد و ساز و برگ و وسائل، در عین تجویز کلیه وسائل فریب و تحریف و دگرگونی، به دست می آید. زیرا هدف وسیله را توجیه می کند. این هدف، کاربرد هر وسیله ای را در راه آن جایز می شمرد.

این دو هدف در مواقف بسیاری با یکدیگر درگیر شدند، اما هدف اموی به پیروزی نرسید. تمامی توان و امکان خویش را به کار گرفت تا اراده حسینی را از پیشروی و استمرار در هدف و مقصودش باز دارد، اما در عرض خود دچار سستی و زیان و شکست گردید.

هدف حسینی در مقابل تجاوزات اراده اموی برافراشته و پایدار باقی ماند. ولی اراده اموی خواست تا شکست و زیانش را جبران نماید، لذا اسلحه و نیروی خویش را با کینه توزی و پستی و درنده خویی هرچه بیشتر به کار بست و به خاطر ارضاء کینه توزی مردان را به شهادت رسانید و اجسادشان را مثله کرد.

با این همه، اراده حسین علیه السلام، و شهدای رکابش، زنده و پایدار ماند و تخت سلطنت اموی و جبروت آن را در هم شکست و ارکان آن را برای همیشه فرو ریخت و سرانجام اعتقادات و موجودیت و خواست او را نابود کرد و برانداخت.

به این ترتیب پیروزی و موفقیت برای امام حسین علیه السلام، چنانکه خود او در نامه اش به بنی هاشم متذکر می شود، حاصل می گردد. در آنجا می فرماید:

اما بعد فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم یبلغ مبلغ الفتح و السلام.

اما بعد، پس هر کدام از شما به من ملحق شود، به شهادت می رسد و هر که از این امر تخلف کند، طعم پیروزی را

نخواهد چشید. والسلام.

خداوند می فرماید:

و لا تقوفوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن الا تشعرون.

به آنان که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگوئید که زنده اید لیکن شما نمی فهمید.

و حال، ای سرور من، ای ابا عبدالله، درود خدا بر تو باد در آن روز که زاده شدی و در آن روز که به خاطر حق به شهادت رسیدی و در آن روز که زنده خواهی گردید. و درود خدا بر اهل بیت و اصحابت که در مقابل تو شهید شدند.

خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به قصد مکه

خروج امام حسین علیه السلام از مدینه در شب یکشنبه دو روز به پایان ماه رجب سال ۶۰ بوده است. حضرت به سوی قبر جدش رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و چند رکعت نماز خواهند و فرمود:

اللهم هذا قبر نبیک محمد صلی الله علیه و آله و انا ابن بنت نبیک و قد حضرتی من الامر ما قد علمت. اللهم انی احب المعروف وانکر و المنکر و انا اسالک یا ذالجلال والاکرام بحق القبر و من فیہ الا ما اخترت لی ما هولک رضا و لرسولک رضا.

خدایا این قبر پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله است و من پسر دختر پیامبرت هستم. مرا به امری می خوانند که تو به آن آگاهی. خداوندا، من معروف را دوست دارم و منکر را زشتی می دانم. ای صاحب جلال و اکرام، تو را به این قبر و آنکه در آن است، سوگند می دهم که برایم آنچنان پیش آوری که رضایت تو و رسولت در آن باشد. در حدیث عمار اینگونه آمده است که فرمود:

بابی انت و امی یا رسول الله لقد خرجت من جوارک کرها و فرق بینی و بینک و اخذت قهرا ان ابایع یزید شارب الخمر و راکب الفجور و ان فعلت کفرت و ان ابیت قتلت فها انا خارج من جوارک کرها فعلیت منی السلام یا رسول الله.

پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا، من از جوار تو به زور خارج و بین من و تو جدائی انداخته خواهد شد. به زور

از من خواسته اند که با یزید بیعت کنم، یزیدی که شرابخوار و فاجر است. اگر بیعت کنم، کافر شده ام و اگر خودداری و رزم، کشته خواهم شد. من از نزد تو به اجبار و اکراه خارج می شوم. سلام من بر تو ای رسول خدا.

ورود امام حسین علیه السلام به مکه

هنگامی که امام علیه السلام از مدینه خارج شد، راه اصلی برادر پیش گرفت. به او گفتند:

اگر همانطور که ابن زبیر رفت، از راه دیگری بروی، بهتر است.

حضرت فرمود:

نه به خدا سوگند از آن دست نخواهم کشید تا اینکه خداوند در آن حکم کند.

سپس این آیه را خواند:

فخرج منها یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین.

از آن خارج شد در حالی که مراقب و ترسان بود و گفت: خدایا مرا از قوم ظالم نجات بخش.

وقتی به مکه وارد شد، این آیه را خواند:

و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل.

و چون رو به جانب شهر مدین آورد، گفت: امید است که پروردگارم مرا به راه مستقیم هدایت فرماید.

امام حسین علیه السلام شب جمعه سه شب به آخر شعبان مانده، وارد مکه شد و شعبان، رمضان، شوال، ذیقعد و

هشت شب از دیحجه را در آن ماند.

باند امویان و موقعیت آنان نسبت به قیام امام حسین علیه السلام

وقتی خبر قیام امام حسین علیه السلام بر علیه حکام اموی به جناح های مختلف باند امویان رسید، عکس العمل آنها بر اثر اختلاف نظراتشان، متفاوت بود. این عکس العمل ها به دو گونه تقسیم می شوند:

۱- عکس العملی که نرمی، ملایمت و آرامش را می پسندد. این نوع فکر را جناحی از امویان داشتند. آنها در باطن می دانستند که یزید شایسته خلافت و سزاور آن نیست. از این روز یاد تحریک نشده بودند. نظیر نعمان بن بشیر، استاندار یزید در کوفه. او بعد از شنیدن قیام امام حسین علیه السلام به قصد سخنرانی برخاست و مطالبی گفت که امویان به آن راضی نبودند. یکی از امویان برخاست و گفت:

رای تو بدون فکر و تعمق است. نظری که تو بین خود و دشمنت داری نظر ضعفا است.

نعمان در جواب او گفت:

اگر در طاعت خدا از ضعفا باشم بهتر است از اینکه در معصیت خداوند در ردیف والا مقامان باشم.

۲- عکس العملی که به شدت و با تعصب طرفداران امویان بود و هیچگونه احساس واقعیت دیگری را قائل نبود. اعمال طرفداران اینگونه اینگونه عکس العمل را فوق العاده خشن می بینیم. چرا که موضعی سخت در قبال قیام امام حسین علیه السلام داشتند. از این جهت، بعضی از این افراد اموی بعد از ورود مسلم بن عقیل، فرستاده امام حسین علیه السلام، به کوفه و روی آوردی مردم برای بیعت با او، فوراً به یزید نامه نوشتند. سردسته این افراد عبدالله بن مسلم بین سعید حضرمی بود.

خطبه نعمان بن بشیر، استاندار یزید در کوفه

خبر قیام امام حسین علیه السلام به نعمان بن بشیر والی یزید در کوفه رسید. او به مسجد آمد و بر فراز منبر رفت و حمد و ستایش حمد را نمود. سپس گفت:

ای بندگان خدا، تقوای خداوند را پیشه کنید و بر فتنه و تفرقه شتاب مگیرید که در آن مردان کشته شوند و خونها ریخته گردند و اموال به غارت روند. من با کسی که به جنگم نیابد، به نبرد برنخیزم و بر آن کسی که بر من قیام نکند، قیام نکنم و شما را فحش و دشمنانم ندهم و به جان هم نیندازم و با گمان و تهمت و نفرت شما را نگیرد. اما

اگر ترک آمیزش کردید و بیعت خود را شکستید و امامتان را مخالفت نمودید، پس به خدایی که جز او الهی نیست، تا وقتی که شمشیر در دستم است، شما را با آن بزنم، حتی اگر در بین شما برای من یآوری نباشد. اما من امیدوارم که پیروان حق در بین شما بیشتر از خواستاران باطل باشد.

سپس یکی از افراد طرفدار امویان به نام عبدالله بن مسلم بن سعید حضرمی برخاست و گفت:

رای تو بدون فکر و تعمق است. نظری که تو بین خود و دشمنت داری، نظر شعفا است.

نعمان در جواب او گفت:

اگر در طاعت خدا از ضعفا باشم، بهتر است از اینکه در معصیت خداوند در ردیف والا مقامان باشم.

انبائک حتی به ما تقربه عینه فی الدنيا و الاخره انک عزیز حکیم.

خاک و خون...

یکی از خبرهای مشهوری که رسول گرانقدر اسلام(ص) قریب پنجاه سال قبل از واقعه کربلا درباره شهادت بن علی(ع) ذکر فرموده بود خبری است که آن حضرت مقداری از خاک کربلا را به ((ام سلمه)) همسرش سپرد و خون شدن آن خاک را نشاندی شهادت حسین(ع) در کربلا معین فرمود.

محرم.

روز اول آن مورد تعظیم مسلمانان است زیرا آغاز سال است (هجری قمری) و روز نهم آن تاسوعا نام دارد بر وزن عاشورا و در این روز (تاسوعا) پارسیان شیعه روزه می گیرند و روز دهم آن عاشورا است و فضیلت این روز مشهور می باشد و از پیغمبر(ص) روایت کرده اند که فرمود:

((ایهاالناس سارعوا الی الخیرات فی هذاالیوم فانه یوم عظیم مبارک قد بارک الله فیدعلی علی آدم))

ملت اسلام همواره این روز را معظم می دانستند تا آن که قتل حسین بن علی بن ابیطالب(ع) به دست دژخیمان اموی در این روز اتفاق افتاد و او و یارانش را از راه بستن آب بر آنان، گذراندن از دم شمشیر، آتش افکندن در خیام حرم، بر نیزه کردن سرها، اسب دوانیدن بر اسبها، که در هیچ امتی با اشرار خلق چنین نکرده اند از میان بردهند و از این تاریخ (دهم محرم سال ۶۱ هجری) مسلمانان عاشورا را شوم می دانند.

سپیده دم عاشورا

در سپیده دم روز عاشورا، مؤذن امام علی (ع) بانگ اذان سرداد، یاران امام(ع) به مقتدایشان اقتداء کردند و در کمال آرامش روح و قلب قوت نماز صبح را خواندند و آنگاه خویشتن را برای برجسته ترنی روز تاریخ و پیکاری سخت و طاقت فرسا با لشکریان خونریز کوفه و رقم زدن بزرگترین تراژدی دردناک تاریخ مهیا کردند تا با خون خویش بزرگترین رسوایی را با نام (یزیدیان) ثبت صفحات تاریخ نکنند. در هیچ جای تاریخ هرگز رخدادی پرمحتواتر از رخداد عاشورا که متحول شدن جوامع بشری را در پی داشت مشاهده نتوان کرد. امام حسین علیه السلام پس از نماز بامداد روز عاشورا، قرآنی به دست گرفت و دعا کرد: پروردگارا در هر گرفتاری محل وثوق و اعتقاد من تویی و در هر سختی به تو امیدوارم در هر مشکلی که برای من پیش آید تنها وسیله و چاره من تویی، چه بسیار گرفتاری و پریشانی که دل را ناتوان می ساخت و چاره ای برای آن در دست نبود، دوستان یاری نمی کردند و دشمنان زبان به شماتت می گشودند. اما چون امید خودش از غیر تو بریدم تنها چاره آن را از تو خواستم به من فرج و گشایش دادی و آن مشکل را از من دور ساختی. هر نعمت و نیکی از تو است و همه ی خوبی ها از توانست و همه ی مطلوبها نزد تو است.

ابن سعد در صبح عاشورا فرماندهان سپاهیان کوفه را که از قبل به تناسب قبایل آرایش داده بود، فراخواند. این فرمانده هان عبارت بودند: درید (غلام ابن سعد) پرچمدار سپاه کوفه، عبدالرضا بن ابی سیره النحفی مسئول افراد قبایل ((ربیع و کنده)) عبدالله بن زهیر از وی مسئول افراد ((عدنی ها)). لازم به ذکر است ابن سعد، حربن یزید ریاحی مسئول گروه ((تصمیم و همدانی)) را در عصر روز هشتم محرم از ستمش عزل کرد (حر در شب عاشورا به امام (ع) پیوست) و در آن روز گروههای یادشده را به دو قسمت تقسیم کرد. فرمانده سمت راست سپاه را به عمروبن حجاج زبیدی سپرد و شمر بن ذی الجوشن را فرمانده سمت چپ سپاه قرار داد از میان دو قسمت سمت راست و سمت چپ دو لشکر جداگانه که شامل پیاده و سواره بودند برگزید فرماندهی لشکر پیاده را به شبت سپرد و عزره بن قیص اسمسی را به فرماندهی لشکر سواره گماشت.

امام حسین (ع) و یاران او شب دهم از ماه محرم را با نماز و مناجات و دعا برای آمادگی سرنوشت فردای خود سپری کردند آن شب سپری شد و روز دهم محرم فرا رسید روز خون جهاد و شهادت روز موعود و روز سرگذشت عمر بن سعد لشکر و نیروهای خود را برای نبرد با پسر و دختر پیامبر خدا پنجمین نفر از اهل بیت پاک (ع) آماده کرده بود اهل بیتهی که خداوند دوستی و ولای آنها را برای مسلمانان با توجه به آیه های قرآنی واجب دانسته است.

امام حسین (ع) با اراده ی استوار و قلبی مطمئن، شجاعانه به نیروی دشمن و تعداد بسیار زیاد افراد و تجهیزات آن نگاهی انداخت. ولی آن ارتش نتوانست ذره ای از اراده اش را کم کند و بر تصمیم و عزمش خللی وارد آورد. بلکه چون کوهی بلند روانی ثابت و اراده ای استوار داشت و به غیر از خدا از هیچ کس واهمه نداشت. به همین خاطر به درگاه خداوند دست تضرع و زاری به سوی او درازای کند و به مناجات می پردازد: امام حسین اصحابش اهل بیت وی، برادرانش، فرزندانش، پسران عمویش که تعدادشان به بیش از ۷۸ نفر نمی رسید. در برابر ارتش معاویه که هزاران سرباز داشت قرار گرفت. آتش جنگ شعله ور گردید و دو گروه گاهی با هم می جنگیدند و گاهی همدیگر را به مبارزه دعوت می کرد. تاریخ صحنه ها و تصاویر دردناکی از این روز را یاد می کند به تصویر کشیدن اتفاقات این روز برای شاعران. نویسندگان هنرمندان کاری بس مشکل است. نبرد سنگینی درگرفت و بسیاری از اصحاب امام حسین (ع) و اهل بیت وی یکی پس از دیگری شهید شدند. امام حسین (ع) آخرین نفری بود که در این نبرد به یادماندنی شهید شد. او در راه کلمه حق و دعوت به برقراری احکام اسلام جان خود را فدا کرد تیری سه شاخه به سینه مبارک امام حسین (ع) اصابت کرد.

شب عاشورا

سیدبن طاووس در صفحه ی ۱۰۶ کتاب ((اللهوف)) می نویسد: (در شب عاشورا سی و دو نفر از ایرانیان مقیم کوفه خود را به حسین (ع) رسانیدند و روز بعد در رکاب حسین جنگیدند و کشته شدند. شب عاشقورا شبی بود که امام حسین علیه السلام توحید را معنا کرد و سخن از حق گوئی و حق طلبی و مبارزه با کفر و سنگری سرداد. شب عاشورا، شبی بود که امام حسین علیه السلام در مکتب عشق واژه ((وفا)) را تفسیر کرد. شب عاشورا شصتی بود

باشکوه و عظمت که امام حسین (ع) چگونگی پیروزی حق علیه باطل در جهاد فی سبیل الله را ترسیم کرد. آنچه در شب عاشورا سال شصت و یکم هجری گذشت و در تاریخ مضبوط است هیچ صاحب قلمی را یارای نگاهشتن معانی روحانی و معنوی اش نیست. در شب عاشورا، حسین (ع) پس از خواندن نماز مغرب در حالی که وجد و سرور در چهره اش موج می زد در میان یران باوفایش بپا خواست و این خطبه را ایراد فرمود: ((خدا را به بهترین شیوه ستایش می کنم و او را در همه حال، خواه آسودگی باشد و خواه سختی سپاس می گذارم، بارالها به درگاه تو تشکر می گویم که ما را به مقام نبوت گرامی داشتی، به ما قرآن را فرا دادی در امر دین دانشمان آموختی و برای ما چشم و گوش و قلب قرار دادی، بارالها ما را شکرگزاران قرار بده. اما بعد، من یارانی باوفاتر و نیکوتر از شما نمی شناسم و هیچ خاندانی را خدمتگزار و دلسوزتر از خاندان خود نمی دانم خدای بزرگ به شما پاداش نیک عطا فرماید. آگاه باشید که من فردا مورد هجوم این دشمنان قرار خواهم گرفت. بنابراین شما را آزاد می گذارم تا هرچه زودتر از این سرزمین دور شوید و هیچ مسئولیتی بر شما نیست، اکنون سیاهی شب هممه جا را فرا گرفته از آن به عنوان مرکب استفاده کرد و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده ی مرا بگیرد و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کند و جان خود را از مرگ نجات بخشد زیرا این قوم فقط با من کار دارند. خداوند به همه ی شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند. به طوری که در صفحات قبل کتاب حاضر آمده است امام حسین (ع) در طول راه از مدینه به کربلا بارها از شهادت خویش سخن به میان آورده است او به یارانش می فرمود: من شما را آزاد می گذارم که بروید و در شب عاشورا برای آخرین بار به یارانش فرمود: من بیعت خویش را از شما برداشتم و به همه ی شما اجازه می دهم از تاریکی شب استفاده کرده و به شهر و دیار خویش برگردید.

عاشورا در تاریخ

ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ ایران (۴۴۰-۳۶۲) در صفحه ی ۵۲۴ کتاب آثارالباقیه درباره ی واژه ی عاشورا می نویسد: گفته اند که عاشورا کلمه ای است عبرانی و معرب عاشور که دهم تشری یهود باشد و قوم یهود این روز را روزه می دارند و پیامبر اکرم (ص) وقتی به مدینه آمد روزه این روز (عاشورا) را بر مسلمانان واجب ساخت و چون روزه رمضان (درسال دوم هجرت) واجب شد. حکم روزه روز عاشورا را پیامبر(ص) نسخ فرمود.

امام حسین (ع) وقتی به خطبه کربلا رسید به یاران باوفای خود فرمود: این خاک، خطر سختی و بلاست! امام حسین (ع) در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شد ابوحنیفه داوود دینوری متورخابد سال ۲۸۳ هـ ق در صفحه ۲۹۸ و ۲۹۹ کتاب اخبار الطوال می نویسد امام حسین (ع) از قصد مقاتل همراه حربن یزید و هزار سرباز تحت امر او حرکت فرمود و هرگاه آن حضرت آهنگ صحرايي می کرد حر او را از آن کار باز می داشت تا آن که به جایی به نام کربلا رسیدند در این حالت سواری از دور نمایان شد و نزد حر رفت و نامه ای از ابن زیاد را تسلیم او کرد، در این نامه ابن زیاد به حر نوشته بود: ((اما بعد همان جا که این نامه به دست تو می رسید حسین و یاران او سخت بگیر و او را در بیابانی بدون آب و سبزه فرود آور و حامل این نامه را مامور کردم تا مرا از آن چه انجام می دهی آگاه سازد)) حر نامه را خاند و سپس نامه را به امام حسین داد و گفت: مرا چاره ای از اجرای فرمان ابن زیاد نیست همین جا فرود آی و برای ابن زیاد بهانه ای بر من قرار مده امام فرمود: کمی ما را بیشتر ببر تا به دهکده غاضریده که یک تیررس با ما فاصله دارد و یا در دهکده سقید همجوار غاضرید فرود آییم حر گفت: امیر برای من نوشته تو را در سرزمین خشک و بی آب فرود آورم و چاره ای از اجرای فرمان او نیست. زهیربن قین به امام علی گفت: ای پسر رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد به خدا سوگند که نیروی دیگری غیر از همین گروه برای جنگ ما نیابند همینه برای جنگ با ما کفایت می کنند. امام فرمود: من دوست ندارم با ایشان آغاز به جنگ کنم مگر این که آنان جنگ را شروع کنند. وقتی امام (ع) و یارانش در کربلا فرود آمدند امام (ع) به یارانش فرمود کربلا، سرزمین سختی و بلاست پدرم هنگام جنگ صفین از این منطقه می گذشت و من همراهش بودم ایستاد و فرمود ((این امر و این جا محل فرود آمدن است که خون هایشان ریخته می شود و چون معنی این سخن را پرسید پدرم فرمود: گروهی از خاندان رسول خدا (ص) در این سرزمین فرود می آیند و گروهی ستمکار آنان را ب شهادت می رسانند.

در تاسوعا چه گذشت

گوشه هایی از حرکت پرشکوه امام حسین (ع) از مدینه به مکه و توقف ۴ ماه و ۵ روز آن حضرت در مکه و سپس آمدن امام همام در ایام حج از مکه و گفت و شنودها آن بزرگوار عرب در منازل بین مکه و عراق را در کتاب

حاضر رقم زدیم با اعتقاد به این که هر برگی از تاریخ حرکت آن مجاهد بزرگ در راه خدا نشانگر ایستادگی او در مقابل یزید عصیانگر است. حرکت فی سبیل الله امام حسین (ع) از مکه به عراق بازتاب گسترده ای در مکه و عراق داشت به طوری که یزیدیان در وحشت و هراس افتادند و دروازه های شهر کوفه را بر روی همه مردم بستند و هزاران سواره بر پیاده برای جلوگیری از ورود امام در بیرون از کوفه مستقر ساختند و هزار نفر سواره مسلح را برای براتقیاد آوردن امام راهی بیابانها کردند. دهها هزار نفر را برای دستگیری یا قتل امام بر کوفه فرستادند ابن سعد و بزرگان کوفه تا ظهر تاسوعا کوشش بسیار واداشتند تا بلکه امام (ع) را متقاعد سازند از درمسالمت با یزید وارد شود چنان که ابن سعد ۳ تا ۴ بار نزد امام (ع) رفت و با آن حضرت گفتگو کرد و هربار امام (ع) بدون هراس از انبوه دشمن با قاطعیت می فرمود: من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد و برای تحمل هر سختی و مشقتی در راه رسالت الهی خویش آماده هستم.

زردشدن خاک کربلا

اسب امام حسین (ع) به زمین هولناک رسید و ایستاد و هرچه امام او را تازیانه می زد گام از گام بر نمی داشت!! امام حسین (ع) پرسید هیچ کس می داند این چه زمین است؟ یکی گفت: اینجا را (ارمن ماریو) می گویند، آن حضرت گفت: شاید نام دیگر داشته باشد. گفتند: آری این موضع را در کربلا خوانند امام حسین (ع) گفت: این زمین کرب و بلا و این جای خونهای ماست پس فرمود حالا شتران را بخوابانید و بارها را باز کنید و خیمه ها را بزنید.

سپهسالار لشگر

امام حسین (ع) سپهسالار لشگر خویش در کربلا را به برادرش ابوالفضل واگذار کرد و پرچم مقدس سپاه اندک اما بی نظیرش را با وجود بودن فرزند دلبندهش علی اکبر (ع) به حضرت ابوالفضل سپرد. پرچم (بیرق) در دوره ی اسلامی اهمیت بسیار مهمی داشت و در زمان رسول خدا (ص) آن را (لواء) و رایت نیز می گفتند و در جنگها همواره افراد شجاع و جنگاور پرچمداری سپاه را عهده دار بودند. چنان که در جنگ خیبر (سال هفتم هجری) سپاهیان اسلام مدت ۲۵ روز در پشت قلعه های (نفظاه) و (واصیح) یهودیان را در محاصره داشتند و رسول خدا

(ص) برای تصرف قلعه ی (ناعم) هر روز پرچم اسلام را به یکی از مهاجر و انصار می سپرد و آنان را با سپاه اسلام به سوی آن قلعه من فرستاد ولی بر اثر مقاومت یهودیان کاری از پیش نمی بردند و بر می گشتند و به قول طبری پس از اینکه عمر نتوانست کاری از پیش ببرد و شکست خورده بازگشت. پیامبر اکرم (ص) فرمود: ((به خدا سوگند پرچم را فردا به کسی می دهم که خدا و رسول او را دست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد)) صبح روز بعد با اینکه علی بن ابی طالب (ع) به دردچشم مبتلا بود پیامبر (ص) پرچم را بدو سپرد و حضرت پس از جنگ با یهودیان قلعه (ناعم) را گشود. علاوه بر القابی که به حضرت عباس علیه السلام داده شده بود و ذکر آن رفت که هرکدام گویای شان و شخصیت والای آن سپهسالار بزرگ اسلام بود.

شهادت حضرت ابوالفضل (ع)

در پی شهادت حضرت علی اکبر (ع) و قاسم بن حسن و پسران حضرت زینب (س) و فرزندان عقیل بن ابیطالت نام افراد خاندان امام (ع) و فرزندان ابوطالب در فهرست نام شهدای کربلا و حضرت ابوالفضل (ع) از برادران مادری خود عبدالله، جعفر و عثمان خواست بر میدان رفته و مبارزطلب کنند، آن سه برادر متقفا نزد حضرت امام حسین (ع) رفتند و اجازه میدان رفتن خواستند. حضرت به آنان اجازه داد نخست عبدالله بین علی بن ابیطالب بر میدان شتافت و هانی بین شیث حصرمی از لشکر کوفه به مقابله با او آمد و در نبرد تن به تن عبدالله بر دست هانی بر شهادت رسید. درباره فتوت و جوانمردی و صبر و برداری و شجاعت و شهامت و وفاداری حضرت ابوالفضل (ع) پرچمدار دلاور سپاه امام حسین (ع) و القاب آن رادمرد بزرگ تاریخ، مورخان و سیره نویسان سخن بسیار گفته اند آخرین کسانی که در کنار امام حسین (ع) به شهادت رسیدند برادران آن حضرت بودند که آخرینشان عباس بن علی (ع) بود که به قصد آوردن آب از محل خیمه ها خارج شد و به نهر فرات رسید. سپاهیان کوفه از چپ و راست بر او حمله ور شدند و آن حضرت در کمال شجاعت با آن ها جنگید و تنی چند از کوفیان را به هلاکت رساند. تیراندازان کوفه وقتی عرصه جنگ را بر خود تنگ دیدند به سوی حضرت ابوالفضل تیراندازی کردند و از سویی دیگر سوارانی تازه نفس آن حضرت را به محاصره درآوردند ((زیدبن وقاء جهنی)) و ((حکیم بن طفیل)) از پشت درختان خرما بیرون آمدند و با ضرباتی چند دست راست آن حضرت را قطع کردند و آن حضرت با دست چپ به جنگ با کوفیان

ادامه می داد کهک ابرمی بین شیبانی و عبدالله بین یزید شیبانی و نوفل بن ازرق دست چپ آن حضرت را نیز قطع کردند و بدین گونه آن حضرت در روز عاشورا به شهادت رسید.

شهادت حضرت علی اکبر (ع):

کاشفی از صفحه ۳۳۶ تا ۳۴۱ می نویسد: ((علی اکبر پس از شهادت عمویش عباس چون دید پدرش قصد میدان دارد فرود آمد و بر روی دست و پای پدر افتاد و گفت: ای پدر هرگز مباد که من یک روز و یک ساعت بی تو در جهان باشم... خوهان و برادران امام حسین (ع) از خیمه ی ما بیرون دویدند و به روی دست و پای علی اکبر افتادند و در منع کردن محاربه داد مبالغه دادند و امام حسین (ع) اجازت نمی فرمود!! علی اکبر زاری و تضرع می نمود و سوگندهای عظیم به پدری داد و قطرات اشک از چشمه ی چشم می گشاد پس از امام حسین (ع) از بسیاری ناله و زاری او به دست مبارک سلاح در وی پوشانید... و بر اسب عقابش سوار گردانید، مادر و خواهرانش در رکاب و عنانش آویختند و به جای آب خون دیده می ریختند. امام حسین (ع) فرمود دست از وی بردارید که عزیمت سفر آخرت دارد!! و او می گوید که علی اکبر در میدان هرچه مبارز می طلبید به مبارزت او نیامد تا این که خود بر لشکر خصم زده شور در میمنه و میسره و قلب و جناح آن سپاه افکند و چندان مقاتله کرد که آن گروه انبوه از حرب وی به ستوه آمدن پس به سپاه خویش پیش پدر آمد و گفت: ای پدر بزرگوار! تشنگی مرا می کشد و هلاک می گرداند! علی اکبر سپس گفت: ای پدر بزرگوار مرا آهن سلاح در رنج افکند است...!! امام حسین (ع) خاک از لب و دهان او پاک کرد و انگشتی حضرت رسول (ص) در دهان وی نهاد تا بمکاید، تشنگی وی تسکین یافت و دیگر باره رو به میدان نهاد و مبارز طلبید، عمر سعد طارق بن نثب را گفت: برو کار پسر حسین را بساز تا من حکومت رقه و موصل را از پسر زیاد برای توستانم. طارق گفت: می ترسم که فرزند رسول (ص) را بکشم و تو به وعده وفا نکنی، عمر سعد سوگند خورد و انگشت خویش را به گرو نزد وی نهاد!! طارق روی به حرب علی اکبر آورد... علی اکبره نیزه بر سینه ی وی زد که مقدار دو وجب نیزه از پشت طارق بیرون آمد و طارق از اسب به زیر افتاد... پسرش عمر بن طارق بیرون آمد و به قتل رسید پسر دیگرش طلحه بن طارق از غم پدر و برادر مرکب چون شعله آتش برانگیخته خود را به علی اکبر سانید و گریبان علی اکبر را گرفت ولی علی اکبر دست فراز کرد و گردن او بگرفت و

چنان در پیچید که خرد و درهم شکست و از زین در ربوده و بر زمین زد. عمر سعد بترسید به مصراع بن غالب گفت برو این جوان هاشمی را دفع کن. مصراع چند حمله به علی اکبر نمود که او را دفت کرد و شمشیری بر سر مصراع زد از میان زین به دو نیم شد و دوپاره از مرکب درافتاد...!! عمر سعد محکم بین طفیل و ابن نوفل را طلبید و هر کدام را با هزار سوار به حرب علی اکبر (ع) فرستاد!! علی اکبر به یک حمله آن دو هزار سوار را برگرفت تا به قلب لشگر بداونید و مانند شیر گرسنه که برهه افتد می زد و می کشت پس پیش پدر بازگشت و فریاد العطش برداشت. امام حسین (ع) فرمود این جان پدر غم مخور که دم بدم از حوض کوثر سیراب خواهی شد، علی اکبر بدین مژده دلشاد گشته به میدان بازگشت، به یک بار لشگر اشرار از یمن و یسار بر وی حمله کرده زخم بسیار بر وی زدند و آخر به طعن نیزه ابن نمیر و گویند به ضرب تیغ منقذبن مره عبدی از مرکب درافتاد و نعره زد که ای پدر این از پای درافتاده را دریاب...!! کاشفی درباره ی حاضر شدن بر بالین حضرت علی اکبر (ع) یاهو سرابی زیادی کرده است که دل هر شنونده را به درد می آورد و روحش را آزاده می سازد و ما برای قضاوت خوانندگان این مطلب یاهو را ذکر می نماییم. او در صفحه ۳۴۱ کتاب روضه الشهداء پس از آن که امام (ع) بر بالین فرزندش حضور می یابد نوشته است: علی اکبر گفت: ای پدر می بینی؟ امام حسین (ع) چه چیزی را می بینم؟ گفت: هله ی پدر درنگر و ببین که جدم حضرت مصطفی (ع) دو قدح از شراب بهشت در دست دارد و یکی را به من می دهم که بنوش و من می گویم که هر دو قدح به من بده که به غایت تشنه ام می فرماید که ای علی تو این قدح بنوش که آن دیگر را برای پدرت آماده کرده ام که او نیز با لب تشنه و دل خسته به نزد من خواهد آمد این کلمه بگفت و جان به جانان تسلیم گفت!!))

روایتی دیگر از شهادت حضرت علی اکبر (ع)

امام حسین (ع) پس از شهادت عده ی زیادی از یاران باوفایش، فرزند دلبندهش علی اکبر را فرا خواند و به او فرمود: ای علی! اکنون تو باید قبل از دیگر افراد بنی هاشم به نبرد با کوفیان برخیزی! پسر قهرمان حسین حضرت علی اکبر(ع) قصد میدان کرد. لحظه ای با چشمان پراز اشکش پدر را نگریست.

حسین (ع) گفت: علی، آیا گریه می کنی؟

علی اگر جواب داد: نمی خواهم گریه کنم ولی یک فکر مرا آزار می دهد و آن فکر چشمهایم را اشک آلوده کرده است.

حسین (ع) پرسید آن فکر چیست؟

علی اکبر جواب داد: آن فکر این است که می روم و تو را تنها می گذارم.

حسین (ع) گفت: من تنها نمی مانم، زیرا عنقریب بر تو ملحق خواهم شد.

بدین سال حضرت علی اکبر (ع) با پدر وداع گفت و با شمشیر در حالی که فریاد می زد: ((منم علی فرزند حسین به خدا سوگند ما سزاوارتر بر پیامبر هستیم، به خدا سوگند پسر زاده بر ما حکومت نخواهد کرد، با شمشیر شما را می زنم و از پدرم دفاع می کنم.)) به میدان جنگ آمد. موه بن منقذعبدی یکی از اشرار لشکر کوفه وقتی حضرت علی اکبر (ع) مبارزه می طلبید بر کوفیان خونریز گفت: گناه عرب برگردنم باشد اگر این جوان بر من بگذرد و پدش را به عزایش نشانم مره من منقذ از ابین سعد اجازه گرفت و به میدان جنگ شتافت. حضرت علی اکبر (ع) بر مره بن منقذ حمله ور شد و در اندک زمانی چند ضربت بر او وارد نمود که یکی دو ضربت بر ران های مره اصابت کرد و کم مانده بود که مره از فراز زین نقش زمین شود که با صدایی بلند گفت: علی، پدرت سر می آید، حضرت علی اکبر (ع) تا روی برگرداند آن ناجوانمرد ضربتی بر سر حضرت علی اکبر (ع) و سپس بر پیکر آن جوان دلاور هاشمی فرود آورد و حضرت علی اکبر از اسب به زیر افتاد و به شهادت رسید.

شهادت حضرت علی اصغر (ع)

تاریخ گواهی می دهد، امام حسین علیه السلام وقتی حضرت علی اصغر (ع) به شهادت رسید در پشت خیمه اش قبری حفر کرد و جسد خردسالترین شهید روز عاشورا دفن نمود. در برخی از کتب سیره روایاتی آمده است که حضرت علی اصغر (ع) روی پیکر مقدس امام (ع) دفن شده است. به احتمال قوی این موضوع از تحریفات عاشورا به شمار می رود و ماگواهی تاریخ برنادرست بودن چنین روایاتی را پس از چگونگی شهادت حضرت علی اصغر (ع) در زیر می آوریم: مادر عبدالله رفیع مشهور به حضرت علی اصغر (ع) حضرت رباب بود. در روز عاشورا، حضرت علی اصغر (ع) در ششمین ماه زندگی به سر می برد. امام حسین (ع) وقتی قصد کرد یک تنه با کوفیان به نبرد برخیزد

سواره رهسپار خیمه اش شد و از بیرون در خیمه رباب را فراخواند و از راه خواست لحظه ای علی اصغر(ع) به او بسپارد تا برای آخرین بار چهره ی فرزندش را ببیند. رباب به درون خیمه رفت و طفل شیر خوارش را آورد امام (ع) از فراز زین خم شد و فرزندش را در آغوش گرفت بر فراز زین اسب آرام نشست. وی در حالی که علی اصغر (ع) را می بوسید کلماتی حاکی از وداع با فرزندش بر زبان آورد اما ناگهان تیری بر کودک خردسالش فرود آمد و ((نای)) کودک را درید و طفل بر فراز دست امام (ع) به شهادت رسید. داستان امام (ع) از خون علی اصغر (ع) پر شد. امام (ع) خون آن کودک معصوم را به آسان پاشید و فرمود: ((همه ی این مصیبتها که در محضر حقتعالی صورت می گیرد بر من آسان است)). درباره ی شخص تیرانداز از همه ی سیره نویسان متفق القولند: و نوشته اند حرمله بن کامل اسدی حشرت علی اصغر را هدف تیر سهمگین قرار داده است.

آغاز رسالت تاریخ ساز حضرت زینب(س)

زینب بانوی قهرمان کربلا بود که پس از شهادت حسین (ع) سرگذشت غم انگیز او را ابدیت بخشید و من نمی دانم که کدامیک از ایشان در به وجود آمدن تشیح موثرتر بودند. (دکتر بنت الشاطی نویسنده مصری) تاریخ می گوید در شب عاشورا امام حسین (ع) در جمع یاران باوفایش گفت: اینک زمان کوچ فرا رسیده و من تا چند لحظه دیگر به دیدار پروردگار بزرگ خواهم شتافت و سپس بستگانش را فرا خواند و به هریک از آنان پندی داد و درسی آموخت و به خواهر دلیر و قهرمانش زینب بزرگ فرمود: ((خواهرم تو را قسم می دهم و باید به قسم من عمل کنی وقتی که من کشته شدم گریبان در مرگ من چاک مزی، چهره ی خویش را ناخن نخراشی و به خاطر شهادت من فریاد و فغان برنیاوری)). هیچ صاحب قلمی و هیچ تصویرگری و هیچ اندیشمند و صاحب نظری هرگز قادر به توصیف چگونگی غارت و بر آتش کشیدن خیمه ها و برشماری آلام و دردهای جانکاه اهل بیت رسول خدا (ص) در شب ۱۱ محرم سال ۶۱ هجری نبوده و نخواهد بود. بر هر انسانی لازم و واجب است لحظه ای در خود فرو رفته و چگونگی احوال خاندان رسول خدا (ص) در شب ۱۱ محرم را در حالی که بر روی شنهای داغ و سوزان کربلا به خواندن نماز شب مشغول بودند وقتی زانوی غم در بغل داشتند و به پیکرهای غرقه به خون عزیزانشان می نگریستند و انبوه سپاهیان خونریز یزید را نظاره می کردند و در نظر مجسم سازد. آن وقت است که انگشت تحیر بر دندان می گزد و

با خود خواهد گفت: هرگز تاریخ چنین خانوادنی صبور و مقاوم را به خود ندیده و نخواهد دید. در روز یازدهم محرم، سال ۶۱ هجری ابن سعد به فرماندهان خونریز سپاه کوفه دستور داد اهل بنی تمیم، بنی اسد، مزحج در حالی که سرهای بریده شهدای کربلا در اختیار داشتند در پیشاپیش کاروان اهل بیت رسول خدا (ص) به حرکت درآمدند. وقتی اهل بیت رسول خدا(ص) سوار بر مرکبها از کنار گودال قتلگاه قصد عبور داشتند، زینب قهرمان که به خوبی می دانست کوچکترین واکنش منفی و یا ضجر و از اهل بیت نشانه ای از ضعف و پشیمانی است و دشمن خونریز در انتظار چنین واکنشی است از یزیدیان مراقب کاروان خواست لحظه ای از حرکت باز ایستند و یزیدیان چنین کردند. آنگاه زینب قهرمان با صدای بلند و رسا به پیکر غرقه به خون حسین بزرگ نظر دوخت و گفت: ((اللهم تقبل منا هذا القربان)). ترجمه((خداوند! این قربانی را از ما قبول کن)) زینب! ای دختر قهرمان علی، تاریخ از شکوه و جلال تو به خود می بالد، آزادگان جهان به وجود تو فخر و مباهات می کنند و شیعیان راستین وقتی کلام تو را می خوانند و حرکات تاریخ ساز تو را از نظر می گذرانند اشک شوق از دیده فرو می ریزند. اما افسوس که واقعیت‌های تاریخی گاه تحریف می شود کما این که معلوم نیست چرا هنوز برخی از مراخان بی سواد و وعاظ ناآگاه درباره ی آخرین نگاه تو به پیکر مقدس حسین بزرگ زبان به یأوه می گشایند و می گویند: تو با ضجر و زاری در میان شهدا حسین گویان نعش حسین را در آغوش گرفتی و فریاد زدی من هم اکنون جایی را می بوسم که نه پیامبر و نه علی و نه فاطمه آن را بوسیده و آن رگ گران حسین است!! و با خود می گویم چرا این نابخردان به سوگند امام حسین (ع) که در تاریخ آمده است توجهی ندارند و این چنین یأوه سرایی می کنند.

((در تاریخ بشر کدام زن را می توان یافت که شش یا هفت برادر او را کشته باشند پسرانی از وی به شهادت رسیده باشند ده نفر برادرزادگان و عموزادگان او را کشته باشند سپس او را با همه خواهران و برادرزادگان او اسیر کرده باشند آنگاه بخواهد در حال اسیری و گرفتاری از حق خود و شهیدان خود دفاع کند آن هم در شهری که مرکز حکومت پدرش بوده در دارالحکومه ای که پدرش در حدود ۴ سال از دوران خلافت خود را همان جا ساکن بوده است. با این وضع و با این همه موجبات ناراحتی و افسردگی، نه تنها از آنچه به سر وی آمده است گله مند نباشند بلکه با کمال صراحت بگویند که ما چیزی برخلاف میل و رغبت خویش ندیده ایم اگر مردان ما به شهادت رسیده اند

برای همین کار آمده بودند و اگر جز این باشد جای نگرانی و اضطراب خاطر بوده اکنون که وظیفه خدایی خویش را به خوبی انجام داده اند و افتخار شهادت را به دست آورده اند در این که خدا را به این توفیق سپاسگذاری کنیم چه کاری از ما شایسته است؟))

سخنان تکان دهنده ی زینب کبری در برابر ابن زیاد

تاریخ می گوید: وقتی پیکار خونین کربلا با شهادت امام حسین (ع) و یاران باوفایش پایان گرفت و جنایتکاران خون آشام اموی خیمه های اهل بیت رسول خدا (ص) را غارت کردند، عمرین سعد و یاران پلیدش خانواده امام حسین (ع) را به اسارت نزد ابن زیاد بردند. ابن زیاد در دارالحکومه کوفه به زینب کبری گفت: دیدی که خدا با خانواده شما چه کرد؟ زینب (س) جواب داد: ما که چیزی بر خلاف میل و رغبت خویش ندیده ایم، اینان که از ما به شهادت رسیده اند مردمی بودند که خدا شهادت بر ایشان نوشته بود و به تعبیر دیگر خدا آنان را شایسته این افتخار و عظمت شناخته بود، سپ در پی این افتخار به آرامگاه خود شتافتند. اما به همین زودی حساب خدا می رسد و شما را با هم روبه رو می کند و آنگاه است که شهیدان راه خدا با تو دشمنی و ستیزه خواهند کرد سپ چشم خود را نیک باز کن و بنگر که پیروز در آن روز کیست؟ ای پسر مرجانه! خدا تو را مرگ بدهد و مادرت را بی پسر کند!

فرازهایی از خطبه ی حضرت زینب (س) در تاریخ:

وقتی یزید با غرور و فخوت، چنین کلماتی را به زبان می آورد و زینب قهرمان، رسالت بزرگی را که برادر و امان و مقتدایش حسین بن علی (ع) به او واگذار کرده بود در میان انبوه شامیان بی مقدار در کمال شهامت آغاز کرد و با فریادی رسا گفت: ساکت باش ای پسر اسیرآزادشده!

فریاد بلند زینب قهرمان، مجلسیان بارگاه پرزرق و برق دمشق را به سکوت واداشت. دختر قهرمان علی بن ابی طالب (ع) آن وقت گفت: ای غلام زاده! بدان که اگر خدا مهلتی به تو داده است از این جهت است که می فرماید: آنان که کافر شدند هرگز گمان نکنند که اگر مهلتی به آنان می دهیم به نفع آنان است، بلکه ما به آنان مهلت می دهیم تا در گناه زیاده روی کنند، آنگاه عذابی خوارکننده برای ایشان خواهد بود. ای پسر معاویه! آیا از عدل و داد است که

دختران و کنیزان خویش را در پس پرده نگاهداری و دختران رسول خدا(ص) را مانند اسیران به هر سو بگردانی؟
پرده ی حجاب آنان دریده شد و صدایشان از محنت و غم بگرفت و محزون و اندوهگین بر روی اشتران به هر سو
رانده شدند و آنان را به دست دشمنان در شهرها سرگردان نمودنی، نه محافظی داشتند و نه منزلگاهی، مردم از دور
و نزدیک به آنان نظاره می کردند، در حالی که از مردانشان کسی در کنار آن ها نبود. آیا باز آرزو می کنی که ای
کاش پیروان ما که در بدر کشته شدند، شاهد بودند بدون اینکه خود را گناهکار بدان و یا گناه خویش را بزرگ
شماری و این که نیز با چوب دست خویش بر دندان های ((پیشین)) ابا عبدالله (ع) می زنی؟ چرا چنین نکنی، زیرا
که با ریختن این خون های پاک و مطهر، خون ستارگان روی زمین که از خاندان ((عبدالمطلب)) بودند عقده ی قلب
مجروح تو گشوده شده و نهال غمت ریشه کن گشته است... ای پسر معاویه تو تصور می کنی اولین ستمگر هستی
که در این دیناست بر مظلومان یافته ای و قبل از تو در این جهان ستمگر وجود نداشته و مظلومان را به قتل
نرسانیده و اسیر نکرده است؟ اگر این گونه فکر نمی کردی از سرنوشت ستمگرانی که قبل از تو بودند و کشتند و
غارت کردند و به اسارت بردند پند می گرفتی و من فهمیدی که هرکس به مظلومان ستم بکند کیفر خواهد دید و
ممکن است که کیفر او چندی به تاخیر بیفتد ولی به طور حتم دچار کیفر اعمال خود خواهد گردید. ای یزید وقتی
یک ستمگر چون تو بی گناهان را به قتل می رساند به خود می گوید: که آنها مرده اند و اموالت زنده نخواهند شد
تا اینکه از من انتقام بگیرند و هیچ کس قدرت آن را ندارد که خوشی و کامرانی مرا از بین ببرد و غافل از این است
که یک مظلوم وقتی به قتل می رسد. اگر در نظر مردم، مرده باشد نزد خداوند مرده نیست و مظلومی که در راه خدا
کشته شد، پیوسته در نظر خداوند زنده می باشد. (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم
یزرقون) این کلام خداست و تو نمی توانی منکر این کلام بشوی مگر اینکه مسلمانی خود را انکار کنی اگرچه تو
مسلمان نیستی و اگر فرزند پیغمبر خود را به قتل نمی رسانیدی و افراد خانوادش را اسیر نمی کردی ولی با این
که مسلمان نیستی جرات نداری که به کفر خود اعتراف نمایی و به ظاهر خود را مسلمان جلوه می دهی چون ثورت
و کامرانی تو وابسته به این است که مردم تو را مسلمان بدانند و اگر مسلمان نباشی نمی توانی بر مسلمین حکومت
کنی... ای فرزند معاویه! من نمی توانم از تو که تمام ردان ما را به قتل رسانیدی و آنها را در کنار رود فرات بدون

قبر گذاشتی شکایت نداشته باشم. از تو شکایت خواهد شد یکی شکایتی است که من از تو نزد خدا می کنم و دیگری شکایتی است که دین اسلام و عموم مسلمین از تو نزد خداوند می کنند. شاکی از تو فقط من نیستم بلکه ذات دیانت اسلام و هرکس که دارای این دین می باشد از تو شاکی است و تو نخواهی نتوانست که خود را در قبال شکایت این همه مسلمین تبرئه نمایی...

قلم تاریخ نه تنها خطبه ی امام سجاده (ع) را در قصر پرزرق و برق ضبط کرد بلکه سخنان یزید و اشعار او را هم ضبط کرد و تحویل تاریخ داد و هر دو را پهلوی هم آورد تا مردم آن ها را در یک صفحه ی تاریخ بخوانند و عبرت بگیرند: در تالار قصر دمشق وقتی خطیب شهر زبان به ستایش امویان گشود امام سجاده (ع) در کمال شهامت فرمود: وای بر تو این سخنران ک از راه به خشم آوردن آفریدگار در مقام خشنود ساختن و راضی کردن آفریده ای برآمده ای و خود را دوزخی کرده ای امام سجاده (ع) پس از ملامت خطیب شهر دمشقی به یزید گفت: آیا به من اجازه می دهی تا روی این چوبها (امام سجاده (ع) منبر واعظ بارگاه یزید را به چوب تشبیه فرموده بود) برآیم و سخنانی چند بگویم که هم خدا را خشنود سازد و هم برای شنوندگان موجب اجر و ثواب گردد؟ ((یزید)) درخواست امام سجاده را نپذیرفت ولی چند تن از بزرگان از او خواستند که اجازه دهد سخن گوید تا از سخنانش اجر و ثواب ببرند! ((یزید)) بر اینان گفت: این جوان از خاندانی است که پدرانشان از شیرخوارگی و کودکی دانش را بخوردشان می دهند. او را بزرگان کار خود را کرد و امام سجاده پا بر منبر نهاد و چنان سخن گفت که دل ها از جا کنده شد و اشک ها فرو ریخت پسر با شهامت و شجاعت حسین (ع) مقام و منزلت اهل بیت خویش در حوزه ی اسلامی نشان داد امام چهارم در خطبه ی خویش به آنچه می تواند کسی را بر کسی یا ملتی را بر ملتی برتری دهد اشاره کرده روشن ساخت که آل محمد (ص) به دیگران برتری دارند و این برتریها را نمی توان از ایشان گرفت. امام سجاده (ع) فرمود: ای مردم خداوند شش چیز را به ما داده است و برتری ما بر دیگری بر هفت پایه استوار است: اول، علم و دانش که شرط برتری شخصی بر شخصی یا ملتی بر ملتی . دوم حلم، یعنی بردباری که در راه تعلیم و تربیت مردم بسیار بکار آید. سوم سماحت، یعنی بخشندگی که زمامداران اسلامی را بکار است. چهارم فصاحت، یعنی شیوایی سخنوری که در بیان احکام و هدایت مردم ناخداست. پنجم شجاعت، یعنی دلیری و مردانگی که رهبری و زمامداری بر آن استوار است. ششم خداوند خواسته است که مردمان با ایمان ما را دوست بدارند و نمی تواند با هیچ وسیله این دوستی را گرفت. و اما برتری ما بر دیگران بر این هفت پایه استوار است: رسول خدا از ماست وصی او علی ابن ابیطالب (ع) از ما است. حمزه بن عبدالمطلب شیرخدا از ما است. جعفر بن ابیطالب همان پرنده ملکوتی از ماست. دو

بسط این امت حسن و حسین از ما است. مهدی این امت یعنی امام دوازدهم از ما است. حال که این طور است باید یزید اول برود و این افتخارات را از ما اهل بیت اگر می شود بگیرد و به نام خود ثبت کند... در این هنگام صدای مؤذن مسجد بزرگ شام که می گفت: اشهدان محمداً رسول الله در فضای تالار قصر شام پیچید و امام سجاد(ع) رو به یزید کرد و فرمود: آیا این پیامبر ارجمند بزرگوار جد تو است یا جد من؟ اگر بگویی که محمد(ص) جد تو است همه می دانند که دروغ می گویی و اگر بگویی که جد من است پس چرا پدرم را کشتی و مال او را به غارت و زنان خیام آل رسول(ص) را اسیر کردی س دست برد و گریبان چاک داد و سخنانی سوزناک بر زبان جاری ساخت که همگی حاضران دربارگاه یزید منقلب و افسرده سردرگریان نهادند و امام سجاد از منبر فرود آمد. (برگرفته از صفحات ۲۳۵ و ۲۳۴ و ۲۳۲ و ۲۳۱، کتاب بررسی تاریخ عاشورا نوشته مرحوم دکتر محمدابراهیم آیتی)

پاسخ امام سجاد(ع) به پرسش مردشامی

شمربن ذی الجوشن وقتی با کاروان خاندان رسول خدا(ص) وارد دمشق شد، کاروانیان را بر جایگاه اسیران در کنار مسجد جامع دمشق برد. با اسکان

گرفتن اهل بیت رسول خدا(ص) در محل اسیران امام سجاد علیه السلام هر لحظه انتظار آن را داشت تا پیام شهدای کربلا را به مردم شام و مردم دیگر شهرهای اسلامی که در شهر شام مشغول دادو ستد بودند برساند و به چنین مردمی بفهماند امویان به سرکردگی معاویه بیش از چهل سال با خدعه و نیرنگ حقیقت اسلام را کتمان کردند. و احکامی که ساخته و پرداخته امویان بود را برای استمرار حکومت اموی تدوین کرده و در اینراه از هیچ جنایتی فروگذاری ننمودند در همان روز اول استقرار اهل بیت رسول خدا(ص) در محل اسیران، گروه زیادی از مردم شام برای مشاهده اسیران گردآمدند. یکی از پیرمردان شهر شام با لحنی خشن و صدایی بلند گفت: ((خدا را سپاس که شما را کشت، نابودتان ساخت، شاخ و برگ فتنه را سوزاند، مردم را از آشوبگری شما آسوده کرد و امیرالمومنین (یزید) را بر شما چیرگی بخشید)) امام سجاد(ع) از پیرمرد خواست از میان جمع قدمی چند فراتر نهد تا بهتر بتواند گفتار پر از صدق و صفای آن حضرت با بشنود. پیرمرد چنین کرد و مردم سکوت اختیار کردند. امام سجاد(ع) با وجود افسردگی بسیار از رویداد عاشورا، پیرمرد را مخاطب ساخت:

ای مرد آیا قرآن خوانده ای؟

بلی

آیا آیه ((قل لاسلکم علیہ اجر الا الموده فی القربی)) را به خاطر داری؟

آیا آیه ((واعلمون ماغنتم من شیئی فان الله خمسہ و للرسول و لذی القربی)) را خوانده ای؟
ای مرد، مراد از ((قربی)) در این آیه ما هستیم.

آیا آیه ((انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا)) را تلاوت کرده ای؟

بلی

ای مرد، بدان که ما هستیم آن اهل بیت که خدایشان را به عصمت و طهارت اختصاص داده.

پیرمرد از گفته های خود اظهار ندامت و پشیمانی نمود و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا شما همان هستید
که بیان کردید؟

حضرت فرمود: بلی.

اشک از دیدگان پیرمرد جاری شد و دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: بارالله من از دشمنان آل محمد
به سوی تو بیزاری می جویم پس از امام سجاد(ع) پرسید: آیا توبه من پذیرفته شده؟

حضرت فرمود: بلی. و چنانچه به توبه خویش استوار باشی تو به ما خواهی پیوست. پیرمرد دست حضرت را به گرمی
فشرد و با آن جناب بیعت کرد!

یزید از ماجرای بیعت پیرمرد شامی با امام سجاد (ع) آگاهی پیدا کرد و به ماموران عذاب اموی دستور داد پیرمرد را
گردان زدند تا بدین سال در دل مردم شامل و دیگر مسلمانان مستقر در این شهر وحشت و هراس افکنند.

غلام در آغوش امام

در تاریخ عاشورا آمده است یکی از غلامات ترک نژاد که در اردوگاه حضرت خدمتکار بود با اذن حضرت بر میدان
جنگ شتافت در میدان جنگ در حال جدال با کوفیان از روی اسب به زیر می افتد. امام حسین(ع) خود را به غلام
رسانیدند. منظره فوق العاده عجیبی در میدان جنگ چشمهای دوست و دشمن را خیره ساخت: امام حسین(ع)

سرغلامن را روی زانو گرفتند و بعد با دستمالی خونهای چشم و صورت غلام را پاک کردند غلام که بیهوش شده بود لحظه ای به هوش آمد و تبسمی کرد. امام صورت خود را بر صورت غلام نهادند. در همین حال غلام جان به جان آفرین تسلیم کرد.

کهنسال ترین شهید عاشورا

انس کاهلی اسدی در حالی که در کهولت عمر بسر می برد و بر اثر گذشت زمان پشتش خمیده شده بود وقتی که شنید امام حسین(ع) از مکه راهی عراق شده کوفه را ترک کرد و در کربلا ملازم رکاب آن جناب گردید. عاشورا تجلی گاه صلابت روح و ایمان خدشه ناپذیر گروهی از مردان خداست این مردان باصفا که یاران امام حسین(ع) نامیده می شوند دارای ویژگی های اخلاقی و تقوایی خاصی بودند که در مردم آن عصر کمتر دیده می شد و غالب این افراد بر شهادت تاریخ از موقعیتهای اجتماعی آن روز برخوردار بودند. هرکدام از این نام آوران بزرگ در روز عاشورا پس از به هلاکت رساندن تنی چند از خونخواهان سپاه کوفه عارفانه و عاشقانه به شهادت رسیدند که این خود گاه بر شکوه قیام امام حسین(ع) در جهت مبارزه با باطل است.

صلوات بر علی بن الحسین (علیه السلام)

اللهم صل علی علی بن الحسین سیدالعابدین الذی استخلصته لنفسک و جعلت منه ائمه الهدی الذین یهدون بالحق و به یعدلون اخترته لنفسک و طهرته من الرجس و اصطفیته و جعلته هادیا مهديا اللهم فصل علیه افضل ماصلنت علی احد من ذرید انبیائک حتی به ما تقربه عینه فی الدنيا و الاخره انک عزیز حکیم.

فرمایشات گهربار حسین بن علی

بخیل آن است که از سلام کردن پرهیز کند.

زشت ترین چیز گناهکاری در پیری است.

عقل آدمی به کمال نرسد مگر با پیری از حق.

زبان از غیبت کوتاه کن، زیرا این کار زبانه های آتش دوزخ را دراز می کند.

باگذشت ترین مردم کسی است که دارای قدرت انتقام باشد ولی عفو کند.
هرکس نیکی کند پروردگار به او نیکی خواهد کرد، خدای متعال دوستدار نیکوکاران است.
گریه از ترس خدامایه رهایی از دوزخ است.
اگر سه پدیده نبود، بشر در برابر هیچ چیز سر فرود نمی آورد. نادانی، بیماری، مرگ.
کسی که بخشش تو را بپذیرد، به تحقیق در بخشندگی به تو کمک کرده است.
از ستم درباره کسی که در برابر تو، جز خداوند بزرگ مددکاری ندارد پرهیز کن.
برحذر باش از ستم کرد به کسی که برای انتقام گرفتن از تو یآوری جز الله عزوجل ندارند.
من مرگ شرافتمندانه را جز خوشبختی و زندگی با ستمگران را جز رنج و ملال
نمی بینم.

در ابتدای پیدایش ، خلقت، حمل ، کیفیت ولادت و ایام کودکی آن حضرت احمد بن محمد بن عیاش در کتابش به نام (مقتضب فی الائمة الاثنی عشر) به استادش که به سلمان می رسد از رسول خدا (ص) آورده که فرمود: ای سلمان خداوند مرا از درخشندگی نورش آفرید، پس مرا خواند، اطاعتش کردم و از نور من علی را آفرید پس علی (ع) را به طاعتش خواند علی نیز اطاعت کرد از نور من و نور علی فاطمه را خلق کرد پس خداوند او را خواند و فاطمه (ع) او را اطاعت نمود از من، علی و فاطمه، حسن (ع) و حسین (ع) را آفرید ایشان را خواند پس خدا را اطاعت کردند آنگاه خداوند ما را به پنج اسم از اسماء مبارکش نامگذاری فرمود خداوند محمود است و من محمد. خداوند علی است و این هم علی. خداوند فاطر و شکافنده است و این فاطمه است. خداوند احسان است و این حسن و خداوند محسن است و این حسین، پس از ما و از نور حسین ائمه (ع) را آفرید پس ایشان را خواند و آنها نیز اجابت کردند و این پیش از آن بود که خداوند عزوجل آسمان بلند و زمین گسترده، هوا، آب ، فرشته و بشر را خلق نماید و ما به علم خداوند نورهایی بودیم که او را تسبیح می گفتیم و امر او را شنید، اطاعت و اجابتش می نمودیم. و در عوالم به اسنادش از ابن مسعود نقل است که گفت: رسول خدا ص فرمود: ای ابن مسعود بدرستی که خداوند متعال من، علی، حسن و حسین را نور پاک و مقدس خود آفرید وقتی خواست خلق را ایجاد نماید نور مرا شکافت و از آن آسمانها و زمین را خلق کرد و شأن من به خدا قسم از آسمانها و زمین بزرگتر است. نور علی (ع) را شکافت. و از آن عرش و کرسی را آفرید و شأن علی به خدا سوگند از عرش و کرسی بزرگتر است. نور حسن (ع) را شکافت و از آن حور العین و ملائکه را آفرید و شأن حسن (ع) از حور العین و ملائکه بزرگتر است و شکافت نور حسین (ع) را و از آن لوح و قلم را آفرید و شأن حسین به خدا قسم از لوح و قلم بزرگتر است.

در همین کتاب از حضرت ابا جعفر (ع) نقل است که فرمود: بدرستی که خداوند متعال چهارده نور از نور عظمت خویش چهارده هزار سال پیش از خلق آدم ابوالبشر آفرید که ارواح مادر آن بود.

خدمت حضرت عرض کردند: یابن رسول الله ص چهارده نور را با اسامیشان نام ببر تا ببینم چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسن و نه نفر دیگر از اولاد حسین که نهمین ایشان قائم آن محمد (ع) است پس از بیان اسامی ایشان فرمود: به خدا قسم به جانشینان پیامبر (ص) و خلفاء الهی هستیم.

و در بحار به اسنادش که به مقداد بن اسود کندی می رسد آمده پیامبر خدا (ص) برای پیدا کردن امام حسن و امام حسین (ع) از خانه بیرون رفت و من نیز با رسول خدا (ص) بودم ، در راه افعی بزرگی را روی زمین دیدم که بسیار ضخیم بود از دهانش آتش بیرون می آمد که مرا به وحشت انداخت. چون افعی رسول خدا (ص) را دید بنا گه چون نخی شد آنگاه رسول خدا (ص) به من نظر نمود و فرمودند: آیا می دانی این چه می گوید ای برادر کنده ؟ گفتم: به خدا و رسولش عالمتر هستند، رسول خدا (ص) فرمودند: می گوید: حمد مخصوص خدائی است که مرا نکشت تا اینکه مرا نگهبان فرزندان رسول خدا (ص) قرار داد. آنگاه در ریگ بیابان ناپدید شد پس نگاهم به درختی افتاد که او را به آنوضع نمی شناختم و تا آن روز در آن مکان هرگز درختی ندیده بودم و پس از آن روز به آنجا رفتم تا آن درخت را پیدا کنم نیافتم. آن درخت با برگهایش بر سر امام حسن و امام حسین (ع) سایه انداخته بود و پیامبر (ص) بین آن دو نشست پس ابتدا سر حسین (ع) را بر زانو گذاشت سپس سر حسن (ع) را بر روی زانوی چپ قرار داد آنگاه زبانش را در دهان حسین (ع) گذاشت و او از زبان رسول خدا (ص) ارتزاق نمود تا اینکه از خواب برخاست و گفت: بابا، آنگاه دوباره به خواب رفت سپس حسن (ع) بیدار شد گفت بابا و دوباره به خواب رفت به رسول خدا (ص) عرض کردم: یا رسول الله... گویی حسین (ع) بهتر و عزیزتر است؟ رسول خدا (ص) فرمود: در دل مومنین برای امام حسین (ع) معرفتی پنهانی است در این باره از مادرش سؤال کن. وقتی آن دو بیدار شدند رسول خدا (ع) آن دو را به آغوش خود گرفته و ما به سوی خانه حضرت فاطمه (ع) آمدیم من درب خانه حضرت زهرا (ع) ایستادم، پس حمامه خادمه دختر رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای بردار کنده. گفتم: که به تو خبر داد من اینجا هستم. گفت: سرور و خانم من فرمود مردی از کنده درب خانه است که می خواهد در باره مقام نور دیده ام بپرسد این مطلب برایم بزرگ آمد خدمت حضرت زهرا (س) رسیدم و عرض کردم: منزلت و مقام امام حسین چیست؟ فرمود پدرم فرمود: بزودی فرزندی که حجت بر این مردم است خواهی آورد وقتی یک ماه از حملم گذشت در خودم سنگینی یافتم جریان را به پدرم گفتم کاسه ای آب خواست به آن دعا خواند و در آن آب دهانش را ریخت و فرمود از این آب بخور، خوردم پس خداوند آن سنگینی را از من دور کرد وقتی به روز چهارم از حملم رسید پس جنبش را در پشتم احساس کردم گویی مورچه ای بین لباس و پشت آرام حرکت می کند این حالت بود تا ماه دوم نیز تمام

شد پس اضطراب و حرکتی احساس کردم و این حرکت هم چنان بود به خدا سوگند از خوردن و اشامیدن افتادم پس خداوند (از آن حالت خلاصم نمود) گویا شیر می خوردم. ماه سوم نیز تمام شد و در این هنگام زیادی و خیری را در منزل می یافتم هنگامیکه به ماه چهارم رسیدم خدا از طریق انس با او وحشت و ترسم را بر دو ملازم مسجد بودم و از آنجا بیرون نمی شدم مگر به خاطر کاری احساس زیادی و سبکی هم در ظاهر و هم در باطن احساس می کردم تا ماه پنجم نیز تمام شد پس وقتی شش روز گذشت در شب تاریک احتیاج به چراغ نداشتم و هنگامیکه در محل عبادتم خلوت می کردم از شکم خود صدای تسبیح و تقدیس می شنیدم پس وقتی به روز نهم رسید، نیرو و قوتم زیاد شد این قضیه را به ام سلمه گفتم خداوند او را یار من قرار داد و پشت من محکم شد وقتی از ده روز گذشت و خواب بر من غلبه نمود ملکی آمد و بالش را بر پشت من زد بلند شدم وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم سپس خواب مرا ربود و در خواب فرشته ای آمد که لباس سفید بر تن داشت و کنار سر من نشست و در صورتم و پشتم دید از خواب بیدار شدم در حالیکه ترسیده بودم وضو گرفتم چهار رکعت نماز خواندم باز به خواب رفتم دیدم ملکی آمد کنار من نشست و برایم دعا می خواند تا اینکه صبح شد و آن روز روزی بود که رسول خدا (ص) در خانه ام سلمه می رفت پس لباس سفیدی پوشیدم و به خانه ام سلمه رفتم رسول خدا (ص) به من نگاه کرد و من اثر شادی در صورت پیامبر (ص) دیدم پس همه درد و سنگینی که در من بود از بین رفت و آن حالت خود را به رسول خدا (ص) بازگو کردم فرمود: بشارت باد بر تو آنکه در بار اول به سمت تو آمد حبیب من عزرائیل بود که موکل رحمهای زنان است و دومی که در خواب به سراغ تو آمد حبیب من میکائیل بود که موکل رحمهای اهل بین (ع) من است آیا در تو دمید؟ گفتم بله پس رسول خدا (ص) گریست و مرا به آغوش گرفت و فرمود: اما آن سومین حبیبم جبرئیل بود خداوند پسرت را نگاه میدارد پس به خانه بازگشتم و ۶ ماه تمام شد

در منتخب طریحی از ابن عباس نقل کرده: می گفت وقتی خداوند اراده فرمود تا حسین (ع) را به فاطمه هدیه نماید خداوند به لعیا که یکی از حوریان بهشت است وحی می فرمود: (اهل بهشت وقتی خواهند به چیزی زیبا نگاه کنند به لعیا نگاه می کنند. ابن عباس گفت: لعیا هفتاد هزار مورد برای تعریف و توصیف و هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار باغ و هفتاد هزار اتاق دارد که به اقسام جواهر زینت شده و قصر او بالاترین قصرها در میان قصور بهشت است

وقتی که وارد بهشت شد نظر به آنچه در بهشت بود کرد. بهشت از نور صورت و پیشانی او روشن شد) که فرمود: آی به دنیا و به سوی خانه دختر حبیب من محمد بود و همدم فاطمه شو سپس به رضوانی خازن بهشت وحی فرمود که بهشت را زیور و زینت نماید به خاطر وجود مولودی که امروز در دنیا متولد می شود و وحی فرمود، به فرشتگان که همه در صفها برای تسبیح و تقدیس و ثنای خدا بایستند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با جمع کثیری از ملائکه (هزار هزار فرشته) به زمین بروید. پس آن جمع ملائکه از آسمانی به آسمان دیگر پائین آمدند.

ابن عباس گوید: لعیا به سوی فاطمه (س) آمد و گفت: آفرین به تو ای دختر محمد، چگونه ای؟ حضرت به لعیا فرمود: خوب هستم الحمد ا...

سپس فاطمه (س) حسین (ع) را به هنگام فجر دنیا آورد، لعیا امام حسین را بوسید و نافش را قطع کرد و کامش را گرفت با حوله ای از حوله های بهشت او را به پوشاند و بین دو چشمان امام را بوسید آب دهان در دهان امام حسین انداخت و به امام گفت: مبارک کند خداوند ولادت تو را خداوند ولادت تو را به مادر و پدرت مبارک گرداند. ملائکه به جبرئیل تهنیت گفتند. جبرئیل نیز به حضرت محمد (ص) هفت روز و شب تبریک و تهنیت گفت.

روز هفتم جبرئیل گفت: یا محمد پسر تو را بیاور تا بینم ابن عباس گفت و پیامبر (ص) به فاطمه داخل شد و حسین را در حالی که در پارچه ای پشمی زرد رنگی پیچیده شده بود به آغوش گرفت او را به سوی جبرئیل آورد جبرئیل او را زینت داد بین دو چشمان حسین را بوسید و آب دهان بر دهانش انداخت و گفت: خداوند مبارک گرداند ولادت تو را و مبارک گرداند ولادت تو را برای پدر و مادر تو ای صریح کربلا جبرئیل به امام حسین نگاه کرد و گریه نمود و پیامبر نیز به گریه جبرئیل گریه کرد و ملائکه نیز از گریه این دو گریه کردند.

جبرئیل به پیامبر (ص) گفت: ای محمد دخترت فاطمه را بخوان، به او بگو که این فرزند را حسین بنامد زیرا خداوند جل اسمه نام او را حسین قرار داده و زیرا در زمان حسین (ع) هیچ کس بهتر و زیباتر از حسین نبود، پس رسول خدا (ص) به جبرئیل گفت: ای جبرئیل از یک سوی مرا تهنیت می گویی و از یک سو گریه می کنی. گفت: آری یا رسول ا... خداوند درباره این فرزند به تو اجر دهد. رسول خدا (ص) به جبرئیل فرمود: ای حبیب من جبرئیل چه کسی او را می کشد: گفت بدترین مردم از امت تو که شفاعت تو را خداوند به آنان نمی رساند پس پیامبر (ص)

فرمود: بدبخت باد کسی که پسر و دختر پیامبرش را به قتل برساند. جبرئیل گفت: دور و نا امید باد از رحمت خدا و در عذاب خدای متعال فرو افتد.

روزی رسول خدا (ع) به خانه فاطمه وارد شد و سلام خدا را به او رساند و فرمود: ای دختر اسم این کودک را حسین بگذار که خداوند او را حسین نامیده است. پس حضرت فاطمه (س) فرمود: سلام بر مولایم و سلام بر جبرئیل پس رسول ... (ص) تهنیت گفت و گریست فاطمه پرسید: ای پدر اول به من تهنیت گفتید بعد گریه می کنید؟ رسول خدا (ص) فرمود: آری دخترم خداوند تو را صبر و اجر دهد در این فرزندت، پس بلند بلند گریه کرد و ناله نمود. لعیا و فرشتگان همراهش نیز بلند بلند گریه کردند. حضرت زهرا (س) پرسید: ای پدر چه کسی پسر، میوه دلم و نور چشمم را می کشد؟ فرمود: بدترین مردم از امت من که به شفاعت من امید دارند و خداوند شفاعت مرا به آنها نمی رساند حضرت فاطمه (س) فرمود: زیانکار باد کسی که پسر دختر پیامبرش را بکشد، لعیا گفت: بدبخت است و بدبخت باد و از رحمت خدا بدور است و در عذاب خدا فرو می رود پس حضرت فاطمه (ع) فرمود: ای پدر به جبرئیل از من سلام برسان و از او بپرس پسرم کجا کشته می شود؟ جبرئیل گفت: در موضعی که آن را کربلا می گویند. پس زمانی که حسین ندا کند و کمک خواهد او را هیچکس اجابت نمی کند، پس کسی که به امام کمک نکند لعنت خدا و ملائکه و همگی مردم بر او باد. ۹ نفر از امامان از صلب او بیرون می آید سپس نام ایشان را ذکر کرد تا آخرین ایشان و آن کسی است که در آخر زمان با عیسی بن مریم (ع) خارج می شد. امامان چراغهای رحمان و ریسمان اسلام هستند دوستداران ایشان به بهشت وارد می شدند و دشمنان ایشان به جهنم وارد می شدند. ابن عباس گوید: جبرئیل و ملائکه و لعیا عروج کردند پس صلصائیل آنها را دید و گفت: ای حبیب من آیا قیامت بر روی زمین بر پا شد. گفت: نه و لکن به زمین رفتیم و تولد حسین فرزند رسول خدا (ص) را به او تهنیت گفتیم. صلصائیل گفت: ای حبیب من جبرئیل به زمین برو و به او بگو ای محمد شفاعت کن به نزد خدا تا از من راضی شود بدرستی که تو صاحب شفاعت هستی. پیامبر (ص) حسین را خواست و بر روی دستانش او را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا به حق این پسر از صلصائیل راضی شو پس در این هنگام ندایی از عرش آمد که ای محمد شفاعت تو را قبول کردیم چرا که قدر و شأن تو پیش ما عظیم و بزرگ است. ابن عباس گفت: قسم به آن

کسی که محمد را به درستی به پیامبری برگزیده است. صلصائیل افتخار می کند بر دیگر ملائکه چرا که آزاده شده حسین است و لعیا افتخار می کند بر حور العین چرا که او قابله حسین است.

کلینی در کافی از امام جعفر صادق (ع) نقل کرده فرمود: شیر داده، نشد امام حسین از حضرت فاطمه و نه از زنان دیگر بلکه امام حسین را نزد رسول خدا (ص) می آوردند پس ایشان انگشت ابهام خود را در دهان او می گذاشت و او از آن می مکید به قدری که برای دو یا سه روز او کفایت می کرد. پس گوشت امام حسین از گوشت و خون رسول خدا (ص) رویانده شد.

و نیز از کافی نقل شد. که حضرت ابا الحسن امام رضا (ع) نقل نموده امام حسین (ع) را به نزد رسول خدا (ص) آوردند زبانش را در دهان فرزندش گذاشت و او نیز می مکید و از این طریق برای چند روز سیر می شد و او را از هیچ زنی شیر نخورد. و همچنین از کافی نقل است که بدرستی که فاطمه (ع) با امام حسن و امام حسین (ع) نزد رسول ا... آمد و گفت: یا رسول ا... به این دو پسر غسل بده یعنی از وجود خود به این دو غذا بده.

در وجه تسمیه، کنیه، لقب و ذکر احوال بعضی از ملائکه که به برکت آن حضرت نجابت یافته و خوشبخت شدند. شیخ صدوق (ره) در کتاب امالی به اسنادش که به زید بن علی می رسد از پدرش علی بن حسین (ع) نقل می کند فرمود: وقتی حضرت فاطمه (س) امام حسن (ع) را به دنیا آورد به امام علی (ع) گفت: او را نامگذاری نما پس امام فرمود: من در نامگذاری او به رسول خدا (ص) سبقت نمی گیرم. پس امام حسن (ع) را در لباس زرد پوشاندند و نزد رسول خدا (ص) آوردند حضرت فرمود: آیا شما را نهی کردم او را در پارچه زرد نپیچید سپس آن پارچه زرد را بدور انداخت و پارچه ای سفید گرفت و امام حسن (ع) را در آن پیچیده و خطاب به علی (ع) فرمود: آیا او را نام نهاده اید؟ گفت: ما در اینکار بر شما سبقت نمی گیریم. حضرت رسول (ص) فرمود: من هم در نامگذاری او به خداوند عزوجل پیشی نمی گیریم. حضرت حق به جبرئیل وحی کرد برای محمد (ص) پسری متولد شد. پائین برو و سلام مرا برسان و تبریک بگو و بگو که علی برای تو به منزله هارون برای موسی است پس فرزندت را به نام پسر هارون نامگذاری کن. جبرئیل پائین آمد و به رسول خدا (ص) از سوی خداوند عزوجل تبریک گفت آنگاه گفت: خداوند

تبارک و تعالی تو را امر کرده است که فرزندت را به نام پسر هارون نامگذاری کن. پیامبر (ص) فرمود: اسم فرزند هارون چه بود؟ جبرئیل به پیغمبر اکرم (ص) عرض کرد. شبر پیامبر اکرم (ص) فرمود: زبان من عربی است. عرض کرد: او را حسن نام بگذار.

پیامبر نام او را حسن گذاشت، تا هنگامی که حسین متولد شد خداوند عزوجل به جبرئیل امر کرد پائین بود و به خاطر به دنیا آمدن فرزند محمد (ص) به او تبریک بگو و به او بگو علی (ع) برای تو به منزله هارون برای موسی است او را به اسم پسر هارون نامگذاری کن. جبرئیل پایین آمد و سلام خدای تبارک و تعالی را ابلاغ نمود و گفت: بدرستی که علی (ع) برای توبه منزله هارون برای موسی است او را به نام هارون نامگذاری کن حضرت فرمود: اسم او چه بود؟ گفت شبیر. حضرت فرمود: زبان من عربی است گفت او را حسین نامگذاری کن پس او را حسین نامگذاری نمود.

در شکف الغمه از کمال الدین نقل است که: کینه حضرت حسین (ع) فقط ابو عبدالله بود. اما القاب او بسیار بود. رشید، طیب، وفی، سید، زکی، مبارک، تابع لمرضاء لله تعالی و سبط که همه این القاب به آن حضرت گفته می شد، برایشان اطلاق می شود که مشهورترین القاب آن حضرت زکی بود.

در امالی به اسنادش از ابراهیم بن شعیب نقل کرد. گفت: شنیدم امام صادق (ع) فرمود: وقتی حسین بن علی (ع) بدنیا آمد خداوند به جبرئیل امر کرد با هزار نفر از ملائکه برای تهنیت به محضر رسول ... (ص) از جانب خدای متعال بر زمین بیاید. امام (ع) فرمود: پس جبرئیل فرود آمد و بر جزیره ای در دریا گذر نمود. فرشته ای به نام فطرس در آنجا بود که از ملاک حامل عرش خدا بود. خداوند عزوجل او را برای کاری فرستاد و او در آن تأخیر نمود پس بالهای او شکسته شد و در آن جزیره افتاد و فطرس در این جزیره هفتصد سال عبادت خداوند متعال را می نمود تا اینکه امام حسین بن علی (ع) به دنیا آمد پس فطرس به جبرئیل گفت: ای جبرئیل کجا می روی؟ گفت: خداوند عزوجل به محمد (ص) نعمتی را مرحمت فرمود. خداوند مرا به سوی او فرستاد تا از طرف خداوند و از به او تهنیت بگویم طرف خودم، فطرس گفت: مرا هم با خود ببر شاید محمد (ص) برای من دعا کند جبرئیل او را با خود برد امام صادق (ع) فرمود: هنگامیکه جبرئیل نزد پیامبر خدا رسید به او از طرف خداوند عزوجل و خودش تهنیت و

تبریک گفت: و از حال فطرس با رسول خدا (ص) سخن گفت و پیامبر خدا (ص) فرمود: به او بگو بالهای خودش را به قنذاق این مولود بمالد و به مکان و جایگاه خویش باز گردد. فطرس نیز چنین فرمود. بالهای خود را به قنذاق امام حسین (ع) مسح نمود و شفا یافت و به پرواز در آمده بالا رفت آنگاه گفت: یا رسول الله! (ص) بدرستی که از امت تو حسین (ع) را خواهند گشت و از حسین حقی بر گردن من است، هر که به زیارت او بیاید و یا بر او اسلام دهد یا بر او نماز بخواند من زیارت، سلام و نماز او را به امام حسین (ع) می رسانم فطرس این را گفت و عروج کرد.

منابع

امام حسین در آئینه تاریخ، نوشته: بررنقی زاده انصاری

زندگانی امام حسن، نویسندگان: جمعی از علمای لبنان، ترجمه: حمیدرضا کفاش

اشعار برگزیده با مجموعه علمی، نگارش: علی فلسفی

آذرخشی در کربلاء

سید الشهداء: محمد علی سلطانی نسب

اصول کافی ج ۲: ثقه الاسلام کلینی رازی

امالی: شیخ صدوق